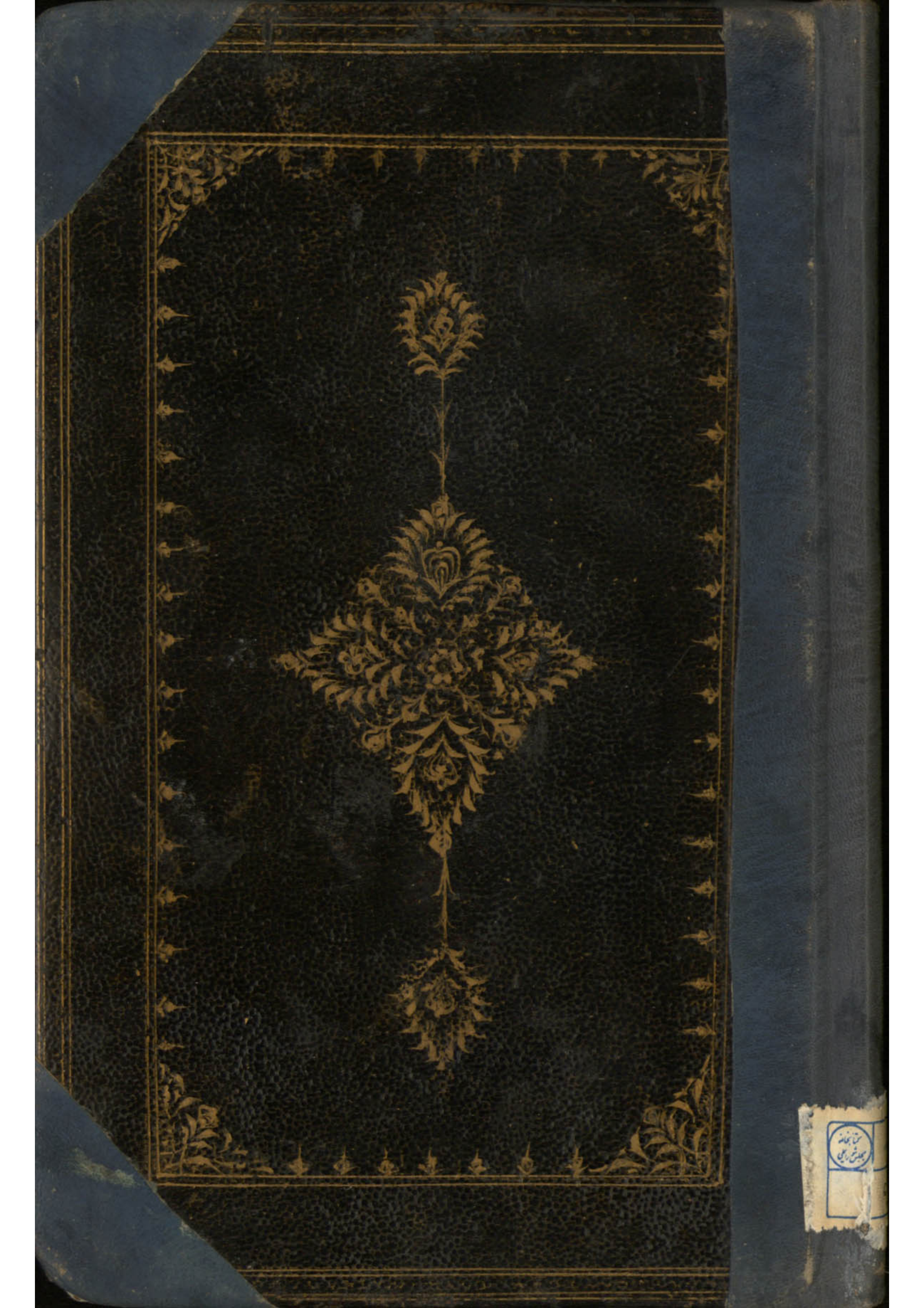
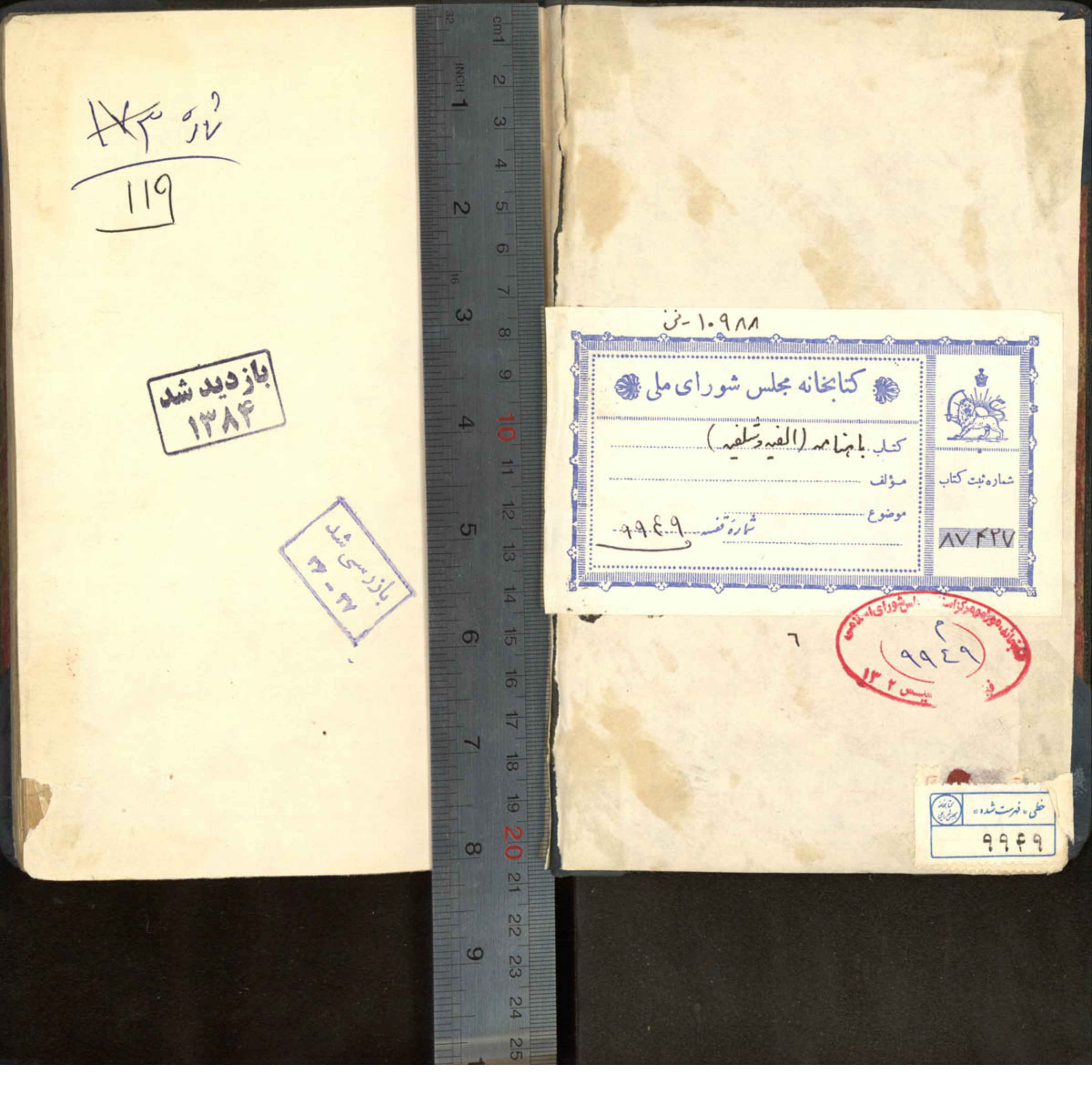
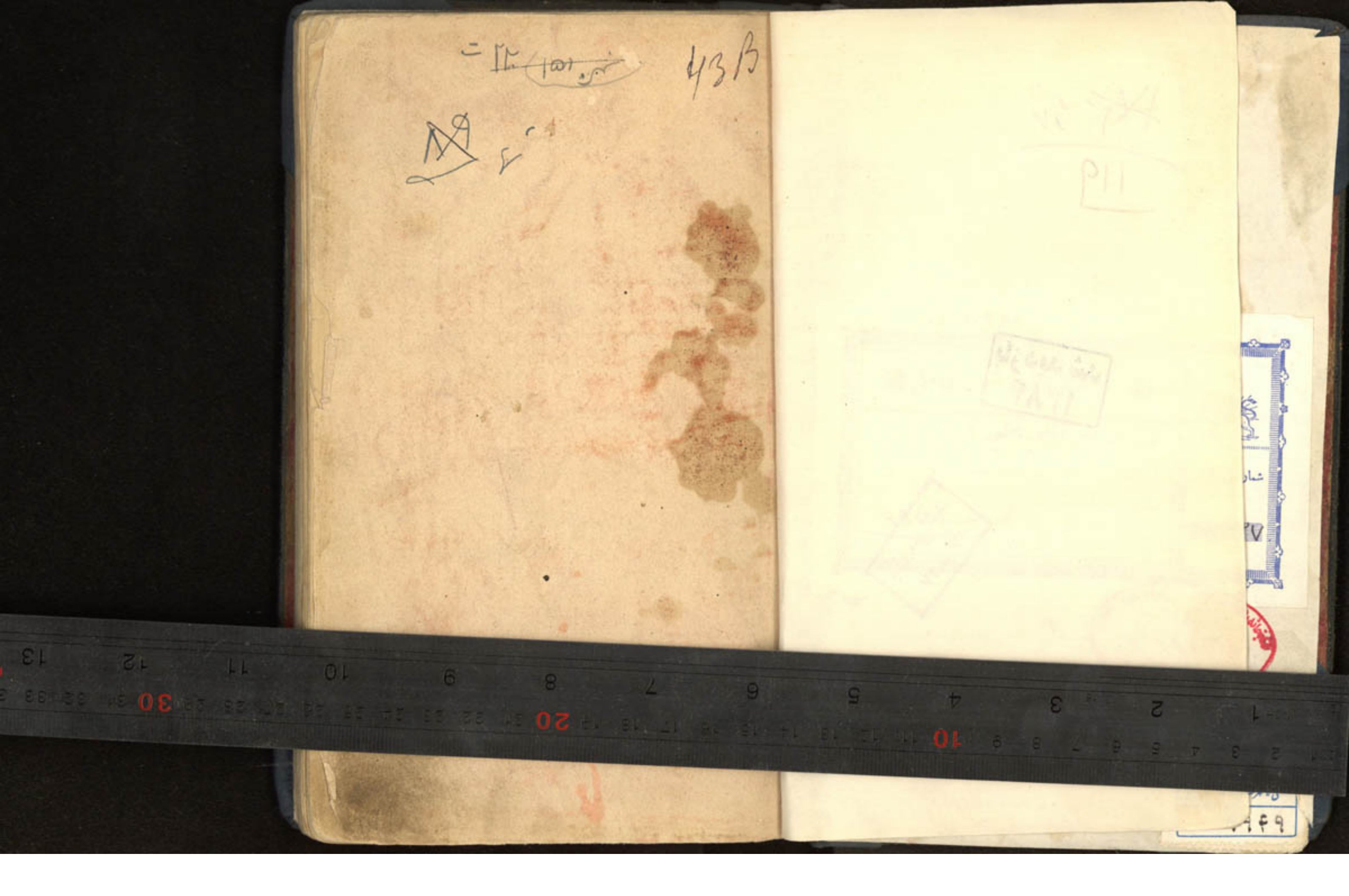
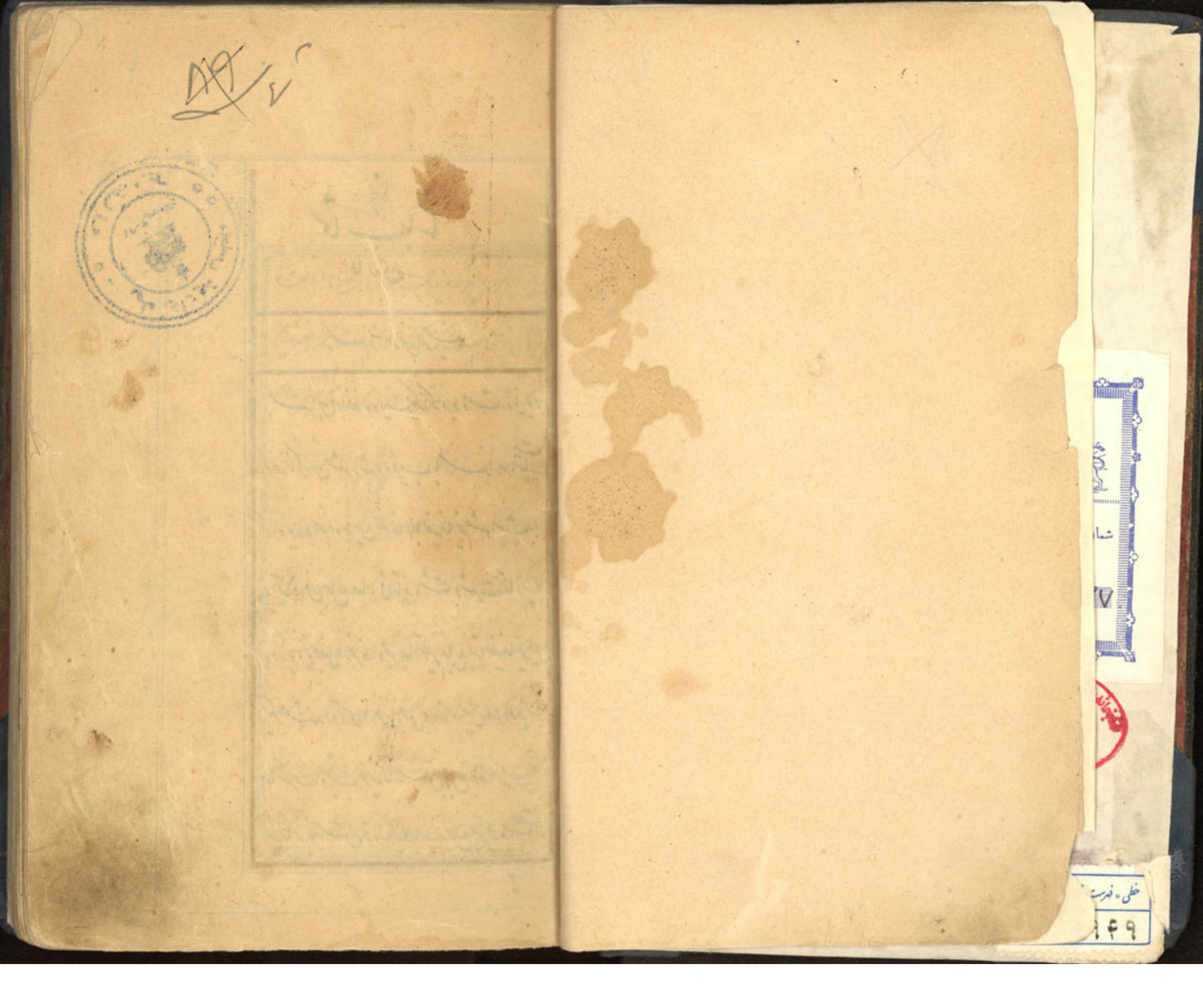

کتابخانه
مجلس شورای ملی



۱۱۹
بازدید شد
۱۳۸۴
بازرسی شد
۱۰۹۸۸ - نن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب باهنامه (الفیه وشلفیه)
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۹۴۹
شماره ثبت کتاب
۸۷۴۲۷
۶
۹۹۴۹
خطی «فهرست شده»
۹۹۴۹







هذا کتاب باهنامه
جارنی

بسم الله الرحمن الرحیم

عمر ابن حافظ روایت میکند که در بلاد هند زنی بود که در زنا کردن مشهور شده و قریب با هزار مرد تجارت کرده بود و اسم او در میان ظرفاء بالفیه خانم مشهور شده واقعا در فن جماع مهارتی تام داشت و شهرت تمام پیدا کرده بود و بعضی از ظرفاء و محبوبها تعلیم جماع از الفیه خانم یاد میگرفتند روزی از ظرفا جمعی بودند در پیش وی و در میان معاشرت و صحبت غریبه که تعلق بجماع بود حضرات از الفیه خانم خواهش نمودند که در باب جماع چیزیکه واجبات

بعضی را بیان نماید که مزید محبت شوهرها در حق ماها باشد و چیزهای ناشایسته که ترک او لازم است بگفتم الفیه خانم در جواب گفت ای دختران اولاً از برای شما نصیحت میکنم زنانیکه بنزد شوهرهای خود وارد میشوند با لباسهای پاک و پاکیزه و با ابروی وسمه و با چشمهای سرمه دار و جمله انگشت های خود را مثل زغال سیاه نموده و رایحه طیبه بر سر زنند و با زینتهای گوناگون بر خود آرایش دهند بجهة اینکه بعضی مردها هستند که با آرایش زنان طالب میباشند و محض دیدن زینت و آرایش شما را حالت شهوت بر مردان زیاد شده و بحرکت آمده علاقه تمام حاصل مینمایند

و باز سوال نمودند که از برای ما چه لازم است که موجب
زیادتی محبت و لذت شوهرها شود جواب داد وقتیکه
حین ملاقات با شوهر و قبل از مباشرت عرض محبت
و ناز عشوه بکار برید و سرین خود را باغوش وی داده
و از لعل ولبت بوسه داده و عاشقانه بهم پیچیده از هر دو
طرف میل طالب و شهوت غالب می شود بعد بند
شلوار را گشاده و در میان دو ساق چون بلور تیغ
رفته و ذکر خود را بر موضع زیبایت می نهد و بعد داخل
میکند در حین کار کردن که از طرفین انزال شد از برای
محبوبه غایت لذیذ میباشد و بعد از انزال مرد انچه بر

محبوبه

بر محبوبه لایق است بر پشت بخوابد بمصداق ذکر العیش نصف
العیش و بعضی از صحبتهای مذوق و مشوق نموده و این
وضع حرکات موجب جلب محبت و قلوب محبوبه ها از
برای مردها شده و مودت بینهایت پیدا میکند و باز
سوال نمودند که خانم جان شما با هزار کس ملاقات
کرده اید و از هر یکی چیزی اخذ کرده اید و از آن واد بیها از
برای ما عیان و از آن انواع جماع از برای ما بیان نمائید
با هم از آن معاشرت نیازمند شویم جواب داد
که ای دختران شما یک سوال از من نمودید که نمیتوانم
از شما پنهان نمایم زیرا که دانستن شما لازم است



و انواع اسم و رسم جماع یاد کنیم که بالذت گوناگون
متلذذ شوید و از هر نوع او یک قسم شهوت حاصل نماید
و زیادتی رغبت مردان از برای شما باشد و الفت
و مودت انها بیشتر شود و دائما ذوق و صفا خواهید بود
و با انها در عیش و عشرت خواهید شد و هیئت و شکل جماع
و اقسام او بر شش نوع منقسم شده است اول
۱ استلقی ۲ قعود ۳ اضطجاع ۴ انطباح
۵ انحناء ۶ قیام و این شش نوع هر کدام بده نوع است
و درمین ظرفا باسمی نامزد گشته استلقی یعنی محبوبه بر
بر روی پشت بخوابد و مجامعت نماید و انکه در میان مردم

جماع

جماع معمولی و متواتر میشود این است بجز این جماع بلد نمیشید
و این استلقی بر ده نوع است اول محبوبه بر پشت بخوابد و
ساقهای خود را بطرف خود بکشد و مرد هم میان دو ساق
او رفته و بر روی ناخنها ایستاده و بر روی شکم او
پا قند و ثقلت ندهد بلکه عاشقانه پیچیده بوسه نماید و با حرص
و اقبال زبانش را گرفته و لبهایش را مکیده با نغمهای
حلقی و صداهای دماغ ذکرش را بر فرج او ادخال نماید
و تا ظاهر شدن کلهاش بکشد و مجددا ادخال کند
و بعد در اغوشش بگیرد و در بر دآوردش خالی شود
تا انکه با لذت عجیبه و شهوت غریبه انزال شود و اسم

این نوع جماع را نیک عاده مینامند دویم محبوبه بر پشت
بخوابد و ساقهای خود را دراز نماید و مرد هم برروی او بخوابد
و ذکرش یا بر شکم و یا بر زهار او نهد و در این حین شهوت
حاصل میشود با قوت و صلابت ذکر خود را با قوت
بازو با زور شدت بوضع مزبور را و حمله نماید و بعد به او
متحمل شده مثال عاشق بیچاره گاه دلخسته و گاهی هوای
عشق درونی آتش گرفته اضطراب نماید و گاه حرکت
و گاه سکوت کرده و در وقت انزال لذت حاصل شود
که مافوق آن لذت متصور نشود و اسم این نوع جماع
را معاده مینامند سیم محبوبه بر پشت بخوابد و دو دستهای

خود

خود را در زیر سر خود نهد و پایهای خود را بلند نموده
بطرف خود بکشد و مرد هم بر او بچیده ناف خود را بر ناف
او گذارد و ذکرش را بر فرجش نهاده آهسته آهسته د
داخل کند و محبوبه فرج خود را بالا کشیده و مرد هم او را
بطرف خود بکشد و بعد از آنکه تمام ذکر خود را داخل نمود
و بشراق شروق بدینمنوال انزال نماید و اسم این نوع
را طی مصدری می گویند چهارم محبوبه بر پشت بخوابد
و یکپای خود را بهوا بلند نماید اظهار شهوت کند و مرد
هم میان ساقش رفته و در آن وقت شهوت تمام
حاصل میکند و کله ذکرش را در میان فرج او زمانی

نگهدارد غایت لذید و محبوبه در کمال شهوت چشمهایش
برگردد و بدنش بلرزه می آید و رنگش زرد میشود و میکوید
ای جان من صبر کن مجالم نماند لطف نمائید آهسته آهسته
مشغول باشید و بعد تمام داخل نموده تا انزال شود
و اسم این نوع جماع را انیک مخالف میکویند پنجم محبوبه
برروی پشت بخوابد و بزیر کمرش متکائی بگذارد و پهنای پایش
برابر سرش بکشد و کونش پیدا شود و مرد هستم برابر
او رفته و سر ذکر را تر نموده و بر سرین او نهد و از گوشتهای
کون محبوبه گرفته و بر جلو خود بکشد و داخل نماید و از
کمال صفا صداهای دباغ بظهور در آید و با محبت باصد

کرده

عشوه ناز گریه نماید و میگوید ظالم مرا رنجانیدی و باناز شکوه میکند
و کونش را بلند میکند و مرد هم گوشتهای کونش را گرفته
و با شراق شراق نهد اگر زیاد ناله نماید ذکرش را بیرون
آورده و پاک کرده مجدداً داخل نماید و این نوع جماع
مصلحت محبوبه است و مرد دلجوئی از محبوبه نماید و موجب
ذوقیابی و محبت و بدست آوردن دل محبوبه می شود
و اسم این را انیک پنی تعبیر کرده‌اند ششم محبوبه برروی پشت
بخوابد و پاهای خود را بلند نموده بطرف بغلش بکشد و فرج
زیبایش مثل سینه غاز ظاهر و هویدا شود و مرد هم فوقت
گودرا باز نموده ذکرش را بیرون آورده داخل نماید



محبوبه هم با صدای و نغمه و داغ و ناز شیوه خود را بکار برد
و با این نوع هر دو انزال شوند و اسم این را فیناقی میگویند
دوم محبوبه بر روی پشت بخوابد و مرد در میان دو ساق او قرشه
و محبوبه از زیر دو پای خودش را بر او پیچیده و بر طرف خودش
بکشد و مرد هم از بالای سرین کرفته و ذکرش را بر فرج او
بگذارد و تا هر دو با این تفریح انزال شوند و اسم این نوع را
نیک عاده میگویند قسم ثانی قعود یعنی آنکه در جای نشسته
جماع نمایند و این هم بر پنج نوعست مرد نصف ذکر را
بر فرج محبوبه ادخال نماید و هر دو نشسته ساقهایش را بزیر مرد
انداخته و زهارهایش را بر همدیگر مقابل نماید و تمام ذکرش را

ادخال

ادخال نماید که دیگر در بیرون چیزی باقی نماند و با این منوال
انزال شود و این نوع جماع کردن اسمش را مرتفع مینامند
و این نوع جماع کردن باید شخصی باشد ذکر او در نهایت
قوت و بلندتر شود و الا بهر مرد ممکن نمی شود قسم ثالث
اضطجاع یعنی آنکه بر روی پهلو بخوابد و پاهایش را بلند بلد
و مرد هم بر رویش بخوابد و یکدستش را در زیر و یکدست
دیگر در روی بر آغوش کشیده شکم بر روی شکم زهار بر زهار
چسبانیده و محبوبه یک رانش را بر روی جوان انداخته
و ذکر را بر فرج زن پایش گذاشته تا بدین منوال انزال شوند
اسم این را رق الطحال میگویند دوم محبوبه نیز طرف



چپ بخوابد و ساقهایش را بلند نموده و مرد هم بر رویش
خوابیده و یکپایش درمیان ران محبوبه کذاشته و دکر را
برزها راو نهاده بعد بر فرجش ادخال نماید و تا وقت
انزال هردو از حرکت بیافتند و اسم این نوع جماع را نیک
حکما میکویند سیم محبوبه خوابیده صورتش را بطرف
زمین برکردانیده و مرد هم بر رویش خوابیده و یکپایش را
دراز کند و پای دیکر را درمیان دو ساق چون بلورین محبوبه
کذارد و بعد ایر خود در اشل تر بفرج مقابل کرده سرش را
بموضع زبا نهاده اللهم ارزقنا فی کل لیلا و نهارا بقوت
تمام زور داده داخل کند کاه بکشد باز بنهد تا بدین منوال

ازر

تا وقت انزال از حرکت خالی نباشند و اسم این نوع جماع را
نیک عقلانی میسامند چهارم محبوبه بر پهلوی طرف
راست خوابیده و پایهایش را دراز نماید و مرد هم بر پشت
محبوبه رفته و یکپایش را بر روی محبوبه و پای دیکر را درمیان
دوران محبوبه نهاده و بعد ذکرش را با آب دهن تر نموده
و در مابین فرج و کون مالیده بقوت شدت بکار وطی
مشغول شود و در وقت قریب بانزال بیرون کشیده
ادخال بفرج نماید تا انزال شود و اسم این نوع جماع را
سلطین می نامند پنجم نیز محبوبه بر پهلوی طرف راست
خوابیده و پایهایش را دراز نماید و مرد هم روبرو خوابیده



وذکرش را بر موضع زهارش بگذارد و بعد از ادخال ذکر
قدری تکش نماید و بعد از آن بیرون آورده پاک نماید و در میان
دو ساق او رفته و با صلابت تمام حمله نموده تکرار کند تا وقت
انزال قدری جلوه نماید گاه بیرون آورد و گاه داخل کند
و اسم این نوع جماع را نیک مفرح گفته اند ششم
مرد بر طرف چپ و محبوبه در طرف راست بخوابد و طرف
چپ محبوبه را بر طرف خود و طرف راست محبوبه بر بغل
چپ خود کشیده و بعد کمر پیچیده و زور بدهد و ذکرش را
بر فرج محبوبه بنهد و این نوع جماع زیاده لذیذ و ذوق یاب
می شود و اسم این را نیک وداع میگویند هفتم

هفتم محبوبه بر پهلوی چپ خوابیده و پایهاش را دراز نماید
و مرد هم در روی محبوبه دراز بکشد و زانویش را در میان
دو ران محبوبه گذاشته و با یکدست از زیر و دست دیگر
از بالا بغل گرفته و بر روی سینه اش بکشد و بکار او صورت
بدهد و اسم این را ارضی میگویند هشتم محبوبه بر طرف راست
و مرد بر طرف چپ بخوابند و مرد پستان راست محبوبه را
در میان پستان خود گرفته و کون محبوبه مثل سپر در برابرش
می بندد و بعد مخالف وار بر آن سپر حمله نماید تا آنکه انزال
شود و اسم این را نیک همین میگویند نهم مرد
بر پهلوی چپ و محبوبه در طرف راست و پستانهای محبوبه را



برمن گرفته بمکد و بعد ذکرش را باب دهن تر نموده داخل
کند تا انزال شود اسم این رانیک لف میگویند
دهم محبوبه برطرف چپ و مرد برطرف راست بخوابد
و پستانهای محبوبه را گرفته و فشار دهد و محبوبه نیز بازکردن
مشغول و شهوت بر مرد غلبه کرده ذکرش را بران
فرج زیبایش ادخال نماید و اسم این رانیک
کلاب میگویند قسم رابع انطباح است یعنی اینکه
خوابیده جماع نماید و این انطباح برده نوع است اول
انکه محبوبه برروی بخوابد و پاهایش را دراز نماید و مرد
برروی ران او نشسته تا شهوت تام حاصل کند

برموضع زیبای او بگذارد تا انزال شود اسم این را
راحت الصدر میگویند دویم محبوبه صورتش را بر زمین
گذاشته مرد در نهایت تعجیل ذکرش را بموضع مخصوص
محبوبه نهاده تا انزال شود زیاد لذتیاب می شوند که تعبیر او
ممکن نیست و اسم این را قطاط میگویند سیم انکه
محبوبه بابکرانو بسینه اش تکیه داده با همان قرار معهود
برروی بخوابد و سرین خویش را بهوا بلند کند و
مرد هم از پشت ذکرش را بند نموده و تا این منوال انزال
شود اسم این جماع را خمیر میگویند چهارم محبوبه
برروی بخوابد و مرد هم بر رویش بیافتد و پاهایش را



درمیان دو ساق محبوبه نهاده و محبوبه با یکدست از پهلوی
جوان گرفته و با دست دیگر شکم او پیچانیده در آغوشش
کشد و از لبهای یاقوتش مکیده و تا این منوال انزال شوند
و اسم این نوع جماع را فقها نامیده‌اند پنجم محبوبه بر
روی بخوابد و فرج زیبای خود را گشاده و مرد بر روی
پشت سوار شود و بر روی کمرش نشسته و بعد ذکرش
را داخل کند تا انزال شوند و اسم این را مقشن میباید
ششم محبوبه بر روی بخوابد و یکپای خود را بر روی سینه
محبوبه تکیه بدهد و پای دیگر را بر هوا بلند نماید و مرد
هم ذکرش را بر قوت تمام آورده و قبول زحمت

ادن

فرموده بر سرین سیمین او دخول کند
و بعد محبوبه با صد عشوه و ناز میگوید ظالم در چه کاری آخر مرا کشتی
و با این نوع عشوه‌ها شکایت اظهار کند و مرد هم با نغمه‌های
دماغ و صدای حلقی قریب با انزال محبوبه بدو زانو درآمده
و جوان از گیسوهای نازنین گرفته و ذکرش را بیرون آورده
بفرج زیبای محبوبه نهد و تلافی رنجش محبوبه می‌شود ایشان
تمام حاصل می‌کند و اسم این نوع جماع را تحقیقین
میگویند هفتم محبوبه بر رویش را متکا نهاده و بدو زانو
درآمده یعنی سرین خود را بلند نماید و مرد هم بر روی سرین او
آمده ایر خود را بر در نازنین او دخول نماید محبوبه هم از غلبه شهوت



سر از تکا بر داشته و با کمال حرص و شدت و صداهای
دماغ و نغمهای حلق و هر دو قریب بانزال ذکرش را
بیرون آورده پاک نماید و باز بر فرج زیبایش نهد
و زیاد صفا نماید و این نوع جماع مسما شده
بفراج عافیه هشتم محبوبه بر روی سینه بخوابد و ساقهای
خود را دراز نماید و مرد هم بر روی دو ران او نشسته
و دستهایش را از زیر شکم محبوبه گرفته و از روی گوشت
سرینش دستها را بند نموده و در آن حالت حمله نماید و
مراد دل حاصل کند و مترجم این کتاب فرموده
همه این ها کلاً لذت این یکنوع جماع که مسطور شد نمیده

بواسطه آنکه کلیتاً و جمیع اقسام و انواع آنها را تجربه کرده
شده این یکنوع را اختیار و انتخاب کرده بود و این مسما
شده بمفتحه نهم نیز محبوبه را از پشت در آغوش گرفته و هر دو
بهدیگر بپیچد تا آنکه انزال شوند و هم این را معلق مینامند
دهم محبوبه بر روی خوابیده و پاهایش را بلند نماید
و مرد هم بروبیش در افتد و از هر دو رانش گرفته و بزدکرش
زده و بر فرج زیبایش دخول کند تا آنکه انزال شوند و
در منتهای درجه ذوقیاب می شوند و هم این را انیک
شایح میگویند قسم خامس انجا یعنی مجامعت خم
شدن و این هم بر ده نوعست اول آنکه محبوبه خم شده

مرد هم بپشت او رفته و از کمرش چسپیده و ذکرش را بفرج
زیبایش نهاده محبوبه شکایت میکند که بگذار از دهلیز
باو طاق رفته در انجا بعمل صورت بده مرد سخن او اعتنا
نکند ذکر خود را بر فرج نازنین او بزند و از شدت
حرص محبوبه مثل قوج کوسفند تعبیر می شود و مجامعت
جاریه این نوع است و مرد در کمال قوت باشد و این
نوع جماع زیاد ملذذ که تحریر او ممکن نیست و این مسما براحت
الذت شده دویم محبوبه مثل بهایم دستهای خود را بر زمین
گذارد و مرد بر پشتش رفته از کمر آن نازنین بگیرد تا اینکه
شهوت تام حاصل کرده از انکارهای محبوبه

آهسته

آهسته آهسته بطرف خود بکشد بفرج زیبایش ادخال
نماید و باز بکشد پاک کند بین الیبیلین یعنی میان کس
و کون او بمالد و باقبال تمام موضع زیبای او ادخال کند
تا اینکه انزال شود و اسم این نوع جماع را امغاح مینامند
سیم مرد نیز در روی دوشک نشسته و زانوی راست
خود را بلند نماید و زانوی چپ خود را در زمین محکم کند
و محبوبه نیز بنشیند و زانوی چپ را بلند نماید مرد از پهلوی محبوبه
گرفته بطرف خود بکشد و ذکرش را در نهایت عشق بفرج
زیبایش دخول کند و معشوقه با کمال تغمزات و با صدای
دماغ و نغمات حلقی صدای اوف اوف امان ای بمروت



وظالم درچه کاری آخر مرا هلاک کردی با این قسم انزال شوند
و هم این رانیک عروج میگویند چهارم معشوقه باشال
بهایم چهار دست و پای خود را از زمین بگذارد بازوی خود را
با بالش تکیه بدهد و دف بر دست گرفته باغاز جربه ا
صولی مشغول باشد و بالش را محکم نماید و مرد هم در دستش
چالپره شراب گرفته و بر اصول کون نغمه پردازی نموده و
ترنم کنان به پشت معشوقه رود و هر دو آهنک زده رفتار
نمایند و این گونه حرکات محبوبه دل مردان را بدست
می آورد و همه اوقات از ذوق صفا خالی نمی ماند و اسم
این نوع جماع را استماد القوه میگویند پنجم محبوبه بر روی

او کشد

زانو نشسته خم شود و مرد هم بر پشتش رفته و در سینه از دو نار پستانش
گرفته و سر محبوبه را بطرف خود بگرداند و از لبهای او بنای مکیدن
بگذارد و تمام قوه شهوت سر ذکر را تر کرده محبوبه با دست
خود ادخال کند و محبوبه با کمال صفا اظهار ناز و عشوه کرده
و بنای گریه و زاری در نهد و حین قریب بانزال زبان
محبوبه را بمکد و شکم او را تنگ باغوش کشد و بانهایت
لذت دست های خود را از زیر شکم محبوبه بند نهد تا اینکه
انزال شود و باسم این نوع
جماع فلاحات میگویند ششم محبوبه بر روی دراز
کشیده بخوابد و مرد نیز بر خودش قوام داده جسته

بر روی معشوقه بیاید و تا خبردار شدن محبوبه تماما دخول کند
و محبوبه هم مشغول عشوه و ناز شده تا انزال شوند و اسم این را
مساعده میگویند هفتم محبوبه خم شده و با دست اکیایش
گرفته و مرد هم در میان دو رانش رفته و از گیسویش گرفته
بطرف خود بکشد و دخول کند تا وقت انزال با ذوق صفا
محبوبه را اگر داند و اسم این نوع جماع را استانی میگویند
هشتم محبوبه خم شده از ناخنهای پای خود بگیرد و مرد
شهوت تام حاصل کرده بلا توقف دخول نماید
و این قسم جماع مسما شده بسنبل غان نهم محبوبه مثل بهایم
دست و پای خود را زمین بگذارد و ساقهای خود را اگر

بلند

بگشاید و مرد نیز یکپایش را بر روی محبوبه بگذارد و پای
دیگر را بر زیر او گذاشته و حاج واری بدون توقف
بفرج او دخول نماید تا انزال شوند و اسم این را نیک
مسک میگویند دهم معشوقه در روی دو شک
خم شده و دستهای خود را چپ و راست بر روی کوشش
گذاشته و یکپایش را دراز نموده و پای دیگر را خم داده
بنشیند و مرد نیز از کوشتهای کونش گرفته آلت خود را بر موضع
زیر پای او بنهد و تا انزال شود اسم این را کلاب میگویند
قسم سادس قیام است یعنی در سرپای جماع کردن است
و این هم بر ده نوع است مجلس اول محبوبه از مجلس



برخواسته وداع میکند که برود مرد از جای خود خنجری در کف
گرفته برخیزد در آن حالت محبوبه دست بگردن مرد انداخته
وچند بوسه بانهایت عشوه و ناز از مرد میگیرد
ومرد برای رفتن او اظهار دلتنگی کرده که ما را گذاشته
بکجا میروی بعضی سخنهای محبت آمیز بهمدیگر گفته وباقسام
انواع دلنوازیها ازیکدیگر میکنند تا انیکه میل ومحبت
ایشان افزوده ورای ایشان بجوش وشهوت ایشان
بحرکت می اید محبوبه بخواهد که برود مرد بموضع زهار او
آهسته آهسته دست کرده آلت خود را از زیر شلوار بیرون کرده
ونفوذ داده بفرج زهار او بمالد و زمانی زم دخول کند

وبکمال صفا محبوبه روی میدهد وباصدای دماغ وحرکات
خوش آیند ظاهر میکند تا انیکه انزال شوند واسم این
نوع جماع رانیک وداع مینامند مجلس دویم محبوبه
لباس پاک پوشیده وبازینت تمام برخود آرایش
داده ودرکمال دلربایی درکنار دهلیز خانه ایستاده ومرد
هم آمده وباهمان حالت محبوبه را می بیند وعنان اختیار
از دست میدهد از روی نقاب بوسه چند از عذار
گلنارش بچیند ودست انداخته بند شلوار را بگشاید
وشلوار را از پای درآورده ویکپایش را برداشته
فرج زهار او مثل سینه قاز ظاهر و پیدا شده ومردم

بان حالت معشوقه را دیده شهوت او بمرتبه بحرکت می آید و
ذکر او نمود میکند بر نافش مچسبد و ذکر را از نافش جدا کرده بدهن
فرج بگذارد و با شدت حرص دخول نماید که معشوقه از جاش
جسته و با کمال ذوق و صفا و خوشوقی آه و ناله
نموده میگوید اخر مرا بهلاکت رسانیدی تا بدین منوال ا
انزال شوند و اسم این نوع جماع را نیک دلپذیر گفته اند
مجلس سیم آنکه محبوبه قیام نموده کونش را بدلپذیر تکیه دهد
و میان ساقهای خود را جدا کرده و لبهای میانش
پیدا شود و مرد نیز دامن بکمر زده و بند شلوارش گشاده
داده و ساقهای سیمین محبوبه را دیده مزید میل و شهوت شده

بکمال او

و بالکمال شوق از کمرش چسپیده در حال آلت خود را برموضع
زیرپایش ادخال کند و با صفائی تمام انزال کند و اسم ا
این را نیک عجله گفته اند مجلس چهارم محبوبه در پا ایستاده
و مرد نشسته و پایهاش را دراز نماید و با دهن بدهن متصل
نام داده و قوت حاصل نماید و معشوقه نیز در مقابل
جوان بوضع زیرپایش را مثل فانوس که در گرد شمع گشاده
شود و پایهاش را بطرف خود دراز نماید و با دهن بدهن
متصل کردند و بعد بهم چسپیده و محبوبه نیز از کمال ذوق گاه
نشیند و گاه از حرکت باز نماند تا اینکه انزال شوند و اسم
این نوع جماع را نیک امین میگویند مجلس پنجم محبوبه

در پا ایستاده دست هایش را در گردن گرفته و نافش را نشان
بدهد و متاع پر بهای خود را آشکار نماید و مرد نیز از زیر زانو داد
ذکر فرج را میزان کرده و یکقدر را دخال نماید و محبوبه نیز
یکپا یکپا خود را بعقب بکشد و باز حمله نماید و نشانه را راست
دیده تمام ادخال نماید و محبوبه از این قسم جماع همه وقت
در ذوق و شوق خواهد بود و ناز و عشوه بکار خواهد برد و مرد
محبوبه و مرد هم بصدا درآمده قولنج ذکرش را شکسته
انزال شوند این نوع جماع لذت بی نهایت دارد و بسیار
بصدریه شده مجلس ششم محبوبه در کنار صحرا
دم رو خوابیده و کونش را مثل سنگ آسیاب

بهوا

بهوا بلند نموده و مرد در زیر پشت وی رفته بخواباند و آلت خود را
با فرج محبوبه میزان نموده و دست انداخته از کفلش گرفته
بطرف خود بکشد تا بر موضع معتادش دخول نماید و هر دو
انزال شوند و این نوع جماع سما بسقایات گردیده است
مجلس هفتم محبوبه و جوان هر دو ایستاده
از زانو بهمدیگر پیچانیده و میان پاهایشان مخالف و ابهمدیگر
گرفته در حالت قوت شهوت محبوب ذکرش را بر
موضع محبوبه ادخال کند از کثرت شهوت محبوبه چشمهایش
از هم گردیده و با اضطراب بگوید که ای بیمروت انصاف
کن عاقبت مرا بهلاکت رسانیدی و با این نوع سخنهای



محبت آتیز و شهوت انگیز دلربایی از محبوب نموده با صفاهای
عجیب و غریب انزال شوند و اسم این مساکنه را نیک
مخالف نامیده اند مجلس هشتم محبوبه ایستاده بدیوار
تکیه داده پاپهایش از زمین بردارد و محبوب نیز گرد
ساقهای محبوبه را بگردن گرفته و با هر دو دست خود
از کمرش بگیرد و آلت خود را بر موضع زپای او بگذارد
و با صداهای دماغی و نغمه های حلقی هر دو انزال شوند و اسم
این نوع جماع را نیک شمع میگویند مجلس نهم محبوبه
صورتش را بدیوار گذاشته و با دستهایش بدیوار تکیه
بدهد و پاچه هایش را وسعت داده تا آنکه لبهای فرج

ابال

زپای او ظاهر شود و مرد نیز این وضع و حالت مشاهده کرد
اختیار از دستش بدر رود فورا میان دو ساق سیمین
او رفته آلت خود را بر آن موضع زپا بگذارد و با حالت
طرب و بازی هر دو مطابق انزال شوند و اسم این نوع جماع را
صفحه گفته اند مجلس دهم محبوبه پاپهایش را بلند کرده
بدیوار تکیه نماید و مرد نیز میان دو رانش رفته و
تا آنکه شهوت تام حاصل کرده تمام ذکر خود را بر آن
موضع بگذارد و هر دو انزال شوند و اسم این را نیک تبحه
گفته اند و از جمله یکی از رفقاعی که در میان روم شکل ظرفا را
دیده بود بدین نوع تعبیر کرده است که مرد بر پشت خوابیده



وپایهایش را صاف دراز نموده ومجوبه نیز آمده درمیان
دوران مرد رقفه بنشیند وبعد با دست چپ آلت مرد را
گرفته فشار دهد تا اینکه شهوت تام حاصل نموده و
وباهمان حالت ازجایش برجسته ذکرش را مثل
فواره بدست گرفته ومجوبه را بزیر کشیده وناریستانش را
گرفته بلکد وتا این منوال انزال میشوند ومجوبه بازروی ناز
وغمزه میگوید ای عزیز من شیر من بر تو حلال وعافیت باد
بجهته جذب وجلب قلوب بهتر است این نوع جماع را
بفواره فسقیه تشبیه کرده اند ویکی دیگر این نوعست
که مجوبه برروی پشت بخوابد ومرد نیز برویش خوابیده

مجوبه دستهای خود را بگردن مرد انداخته وپایهایش را
بکمر مرد پیچانیده ومرد آلت رجولیت خود را با تمام ادخال
نماید بعد از چند برد آورد مرد برخواسته ازکمر مجوبه گرفته
باغوش کشد باز مجددا ادخال نماید وتا این منوال در بغل
مرد وذکرش هم در موضع زیر پای او گاه خم شده گاه
راست شود تا بدین منوال انزال شوند وزیاد ذوقیاب میشوند
اسم این را نیک معلق گفته اند واگر از روی شکل جماع مینمایند
وصاحب جامع اللذات یک شکل عجیبی بیان نموده
دراین محل ذکر شد اولا درزیر پای مجوبه یک بالشی
بزرگ گذاشته وبرروی پشت بخوابد وسرش را



برزمین بگذارد و شکمش را جلو بدهد و مرد نیز بر روی سینه محبوبه
نشسته و محبوبه پاهای خود را بلند نموده برابر دو تهها
نگهدارد حتی محبوبه پاهارا بردارد که مرد در میان دو پاش
باشد تا اینکه قبل و دبر مدورش هر دو پیدا شود و مرد
در همان حالت آنها را دیده و آلت خود را یکبار
ادخال نماید و اسم این نوع جماع را روبیانی تعبیر کرده
در باب ملاطفه است و آنچه معلوم شده است اینکه از
معاشرت و مباشرت با محبوبه ملاعبه و ملاطفه کردن است
با همدیگر با ناز و نیاز و صحبت دلربا کردن است و دست
اندخته بگردن محبوبه و برهم پیچیده و پستانهایش را بدست

گرفته

گرفته و لبهای نازکش را بدهن بگیرد و از شکمش تا الانف
دست اندخته و بر بند شلوارش کشاد داده بر وصلت
و مباشرت اقدام نماید و مخفی نماند که جای بوسه
محبوبه لبهای او مثل برگ گل احمر و چشمهای خمار و جبهه و گردن
و سینه مثل نقره خام و ناف فنجانی و اطراف ناف مثل بلور
قابل رغبت است و لذیذتر ازینها موضع زیبای اوست
و لبهای موضع معلومه است در این مواضع با صدای حقی
بکار برد و مشغول بوسه باشد موضعهایکه محبوبه باید دائم
معطر کرده و بوی خوش بکار برد گردن و لبهای ور
زلفهای و پستان ترنج و ناف و زهار راست باید


همه اوقات این موضعها را معطر و خوشبو نگاه دارد
تا موجب مزید شهوت و غلبه محبت بر مرد شده مایه
رغبت زیاد خواهد شد باهنامه متعلق بر حیله است واجمله
معلوم باشد که کسی در حین مباشرت بجماع سریع الانزال
باشد و بخواهد که دیر انزال شود بعد الدخول فکر خود را بر محبوبه
نداده و بر سایر امورات خود را مشغول نماید که بدیر انزال
شدن علت می شود حیله اگر مردی بطی الانزال باشد
و محبوبه سریع الانزال شده باشد و محبوبه که انزال شد مرد
مانع باشد و مراد مرد هم براین باشد که او
هم زود انزال شود و محبوبه اش هم چندان صباحت

و ملاحت و وجاهت نداشته باشد در این صورت
خیال خود را به نزد محبوبه علاحده که زیاد وجاهت و حسن
منظر دارد و نادر الاقران و یکتاست ببرد بهمین خیال او
زود انزال شود در بیان حکایتهاست حکایت ال
محمد ابن اسماعیل از ابوبکر ابن ایوب خبر داده است که در
خدمت علی ابن قیس وزیری از جمله بودیم که ندیم خوش
صحبت و در اکثر عشرتگاه بسر برده و از هر جا حکایات غریبه
و نقلهای بدیعه دیده و شنیده بود بعضی ها را که برای
العین مشاهده کرده بود نقل میکرد که وزیر فرتو پسری
داشت که زیاده بر لهو لعب و عیش عشرت میل تمام



داشت و اسباب طرب ولهو لعب را بکشب فراهم
آورده بتقریب ده نفر دختران دوشیزه وممتاز وهر
هرکدامی قصه روزکار بودند طلب کرده وبعضی اصحاب
وحباب هم طلبیده دریکجا جمع نموده واز شهر بغداد
نازنیان که درصباحت در آن عهد او آن ممتاز
ویکتا بودند در شب درسرای قطب الدین جمع آمده
ودر یکقصر دلکشای قرار کرفتند وقطب الدین در بذل وانفاق
مثل حاتم طائی در السنه وافواه مشهور ایام بود وتدارکات
شایسته صورت انجام دادند درمجلس بعیش ونوش
مشغول ومطربان خوش الحان بنواختن چنانه وبربط
مشغول

مشغول ورقاصها برقص کردن وصحبتها که متعلق بباه بود مینمودند
بعضی ها میکفتند که زیاد جماع کردن بدن انسان را ضعیف
می کند وشهوترا منقطع میکند وبازبعضی ها دائما جماع نمایند
وهیچ فتور برانها نمیرسد وروز بروز آب رنک در صورت
پیدا میکند واین نقل ها که کفتند قطب الدین کفت و
واقعا شما از برای من مطلب ادا کردید که من از انها
غفلت داشتم وبهترش این است که نازنیان را
طلبیده از اسرار انها واقف ومطلع باشیم جمله محبوبها را
درمحضر خود حضار کرده کفت غرض از احضار شما مقصود
ومرام من این است که در امر مجامعت هرکدام را قضای



خود از برای من خبر بدهد هرگاه صدق مطلب گفته باشند
انعام من در حق شما زیاد خواهد شد بعد از شنیدن
این سخنها هر یکی بگوشه نشسته با نهایت خجلت و
انفعال آغاز تقریر نمودند مجوبه در حضور وزیرزاده حکایت
کرده گفت که کمینه از ابتدا حال باتفاق چند نفر از
خواتین و ظرفا مشغول سحاقه گری بوده و عمر خود را
بسر میبردیم تا اینکه روزی یکی از خاتونها خبر از برای من فرستاد
که چند روز است که از نحو غفلت داریم البته باید در اینجا مشغول سحاقه
گری باشیم من این خبر را شنیده تدارک خود را دیده
و لباس تازه کرده و زینت و آرایش نموده بر سطح

خانه آمده چونده زده و آینه در جلو گذاشته موی موضعهای
خود را پاک میکردم و اتفاقا فرج زیبای خود را برهنه کسب
کردم و بر آینه نگاه کرده آه پردرد از دل میکشیدم که چه
میشد یکدگر نصیب این فرج زیبای من شود که با دست خود
ادخال میکردم که ناگاه شخصی از سطح بام از حالت من
مطلع شده در همان حال شهوت بروی غلبه کرده جرئت کرده
آمده از دیوار فرود آمده به پیش من رسید و بر من امان نداد
در همان حالت مرا در آغوش کشیده و چند بوسه از عذار
من برداشت و بمیان دو ساق من رفت و آلت
حرب بیرون آورده در جثه با ذکر حمار تشخیص نشد داد و بر من



رعب وخوف بدرجه غالب آمد که تجربی امید بر امان آمده
گفتم من بزحمت این متحمل نمی توانم شد حتی موضع خود را غایب
کردم گفتم تو از زمین آمدی و یا از همان افتادی جوان تبسم
کنان جواب داد خانم مترس لذت این را نداشته
و چنین ذکر [illegible] حال بگذار یکگره بند کنم اگر خوشش نیاید
تتمه دیگر را میگذارم با این طور سخنها مرا بسر میل آورده و
بر من رحم نکرده ذکر خود را با تمام داخل نمود جای تهی از
فرجم نماند گویا که عطش داشتم سیراب شدم و مست
بودم هوشیار شدم در خواب بودم بیدار شدم
و خوف مبدل بسرور گشت دریکمرتبه دو قباب گشته که

که تعریفش ممکن نیست و از سحاقه کردن آسوده شده
چند روز با آن جوان بسر بردم و افسوس میخوردم که در مدت
عمر خود را ضایع کردم و از این لذتها بی بهره گشتم
و حکایت خود را گفته ختم کلام کرد حکایت دویم از محبوبه ها
برخواسته در حضور وزیرزاده آمده گفت این کمینه در حرم بیت
ایستاده ام از ابتدا و از غنفوان شباب دولت
بی نهایت داشتم و یکی بجوان بالغ گرفتار شده و تیر عشق
او را خورده همه اوقات لباس فاخر و زینت زیاد
داده او را آراسته میکردم و متکفل مخارجات او بودم
که مبادا روزگار او بد بگذرد روزی تو مشوخانیم نزد

من آمده و آن ایام با محبوب خود مختصر نقار در میان اتفاق افتاده
بود و قوشوخانیم از حالت من مطلع و مستحضر شده بعضی
سخنهای رنجش آمیز گفته اذیت نمود که دست از تو بر ندارم
تا اینکه قبح کار خود را نفهمی که این محبت سهلی است که هر کس
قدر و قیمت نمیدارد و در این مدت که تیر عشق او را خورده و
و اظهار محبت و راز طلب نموده و دیده دل در او بسته
و شبهای دراز نخفتی از برای آن جوان هرزه درای ستیز
و سبک پای که هر دم هوای پزد هر لحظه رای زند و هر شب
بجای خسبد و هر روز یاری گیرد القصه با این قبیل سخنها گفته
و شمه از محبوب خود تمجید کرده که پخته و پرورده جهاندیده

گرم و سرد روزگار چشیده نیک و بد آزموده که حق صحبت
بداند و شرط مودت بجای آرد مشفق و مهربان خوش طبع
شیرین زبان خلاصه رای مرا منصرف کرده میل و محبت مرا
از آن محبوب سلب شده نفس اماره مانع قول او شده
و سخنهای او در من تاثیر گشته رگ شهوت بجنبش آمده
صبر و قرار از من منقطع شده گفتم ای قوشوخانیم و ارصعای
این سخنها عنان صبر و اختیار از دستم رفت و هر طور رای
شما علاقه بگیرد حاضرم و از حرف شما تمرد و تخلف روا ندارم
علی الصباح آرایش و زینت تمام بر خود راست
نموده منزل او رفته مشاوره کرده بر مرادم و اصل

کند و شب را باکمال بهجت و انبساط بوده وابداً خواب
بمژگان من نرفته تا اینکه در طلوع فجر لباسهای فاخر پوشیده
رایحه طیبه بر خود زده و زینت تمام نموده بخانه قوشوخانم
رفتم مردی بنظرم رسید که ظریف و محبوب مرا دیده
برخواسته آنچه لازمه تکریم و تعظیم و توقیر و احترام بود
بجای آورده و اظهار بشاشت و خوشحالی کرده گفت
خوش آمدی که خوش آمد مرا آمدنت هزار جان گرامی
فدای هر قدمت و بر من خیال استولی شده و از کرده
خود نادم و پشیمان گشته مضطرب شدم و سکوت
اختیار نمودم قوشوخانم اضطراب مرا دیده الآن

بزم و سرور و اسباب نشاط و انبساط مهیا و حاضر نمود
و گفت که شما برای عیش و نوش آمده نه جای سکوت
و حجاب است در خود گفتم تو از تکبر و حسن و من از حیا خاموش
کجاست می که حجاب از میانه بردارد اشاره کرده می
بمجلس آوردند و پیاله از دست ساقی گرفته لاجرعه بسر کشیدم
وقتیکه سرها از باده ناب گرم شد و حجاب از میانه
برداشته شد با محبوب مشغول نوش و کنار شدیم
و شهوت از طرفین بحرکت آمده من اظهار میل کردم حریف
رای مرا دیده دست برده از زیر شلوار بند شلوار را
گشوده دست بر تل من کرده در این حالت قوشوخانم



از مجلس برخواسته بدر رفت باری حریف لباس
از تن کشوده بنزد من آمده و مرا خوابانید بمیان
دو ساق من رفته و دامن مرا ببالا زده چیزی مهیب المنظر
و عظیم الخلقه و کثیر الحجم بیرون آورده در مدت عمرم
چنین ایری بی سری و سیچو کبری ندیده بودم عقل
و هوش از سرم بدر رفته گفتم من هرگز متحمل این آلت
نمی شوم یکبار دیدم از کمر من گرفته باغوش خود کشیده
و بدست خود دو تف زده بر ذکرش مالیده و بر فرج
زنانم نهاد و نفس من هم طالب و شهوت غالب
آمده قوت و تکان داده تا یکگره بند نمود گویا بر جانم

روح

روح تازه گذاشته و در کمال ذوق و صفا مستانه نگاه
کرد و چشمهای من سر از هم در رفته و ابله زده حریف هم مشغول
آورد و برد بود با این طریق بقدر یکساعت مباشرت نمود
و انزال شد گفتم این چه طور جماع بود گفت ای خانم
تو سلامت باشی و من از برای تو ذوق و شوق نموده
اسباب جماع فراهم آورده از من ایشان حاصل
نمائی یکگاسه شراب نوشیده اول روز یکبار بعد
دو بار بعد از آن هر روز چهل بار جماع نموده زیاد صفا
نمودم تا آنکه هادم لذات و برهم زننده روزگار عیش ما
منغص نمود کاش من هم مرده بودم گفته ختم کلام نمود



حکایت سیم مجوبه برخواسته درحضور وزیرزاده دهان
باز و قصه خود را اغاز نمود گفت ای وزیرزاده این کمینه دختر
که در خدمت مقیم هستم و در عنفوان شباب عابده زاهده
بودم و اکثر ایام صایم می شدم و اغلب اوقات
ادعیه ماثوره قرائت مداومت داشتم و در لیالی مبارکه
زیارت قبور علما و صلحا میکردم جناب حضرت
باری بر من حسن و جمال داده که در شهر بغداد
همتا و نظیر نداشتم از اناث و اکابر اعیان بغداد زیاده
میل و رغبت داشتند که با من مصاحبت باشند ابدا اعتنای
نمی نمودم و جواب رد میکردم و التفات نمینمودم روزی

ازروزها بزیارت حضرت احمد عازم شدم بکنار شط رسیده
پیاده بودم ولی هوا اختلاف و انقلاب بهم رسانید
بنای باریدن نمود و این حال را مشاهده نموده ناخدا گفت
عزم کجا دارید گفتم قصد زیارت دارم ناخدا این مسئول
شنیده کشتی را رانده و باد مخالف بنای وزیدن گذاشت
و من شب را بعبادت بسر می بردم و غفلت نداشتم
ناگاه خواب بر من مستولی شده بر طرف کشتی تکیه
داده خواب نمودم در انوقت صاحب قایق بصباحت
و ساقهای سپید شل نقره خام و فربه و چاق مرا دیده نفس
طالب گشته و شهوت او بجنبش آمده بقول شیطان

لعین متابعت نموده بر تمتع وصل من طالب شده و
بجای خلوتی رسیده اگر در آن محل قتل من میکرد
کسی مخبر نمی شد نهیب داده مرا از خواب بیدار نمود
دیدم تغییر مکان شده سوال کردم از برای رضای خدا
بر من فاش نما که این محل کجاست و مرا برای چه طلب
در انجا آوردی گفت بیرون بیا و حالا خواهی دید این را گفته
خیانت او بر من معلوم شد بنای شیون و فریاد
گذاشتم و آغاز گریه کردم ناخدا متغیر شده خنجر کشیده گفت
بی تابی آغاز نمائی بهلاکت میرسانم و با اینکه بدریا می اندازم
امان خواستم گفتم هرچه در فایق دارم همه تعلق بتو دارد

از

از این مرحله بگذر و از عذاب روز قیامت بترسانیدم
گفت نه عارفست که نسیه خرد نقد بهشت و حقیقت است
ترا دیده عقلم زایل شده و فرض من تمتع وصلت کامیاب
شدنست و یکی دیگر اختیار آنت در دست خودم نیست
و با این سخنها ترا ترک نخواهم کرد و دست از عناد بردا
ومدتی با تو ذوق بکنم که در مدت عمر این دو قها از خاطر
نرود و این سخن ها را شنیده مایوس گشته قطع امید
نمودم دیگر جواب ندادم در همان وقت بر جسته پیش
من آمد از زلف و گیسوهای من گرفته از فایق کشیده
باغوش گرفت و بر پشت خوابانیده و لباسها را

ازچشم بیرون نمود و شلوار را پاره کرده و بند شلوار خود را
گشاده داده و ذکرش را بیکرتبه با قوت و صلابت
نمود داد که تقریرش ممکن نیست گاه بدهن فرج زنبام
وگاه برنافش میخورد از گوشهای سرنیم گرفت برویم
حمله ورگشت التماس نمودم ناله و عجز کردم و در زیر
او سراسیمه متوحش شدم و دست و پا زدم پس این
حالت را در من مشاهده کرده از روی من برخواسته
ازقاپوق طناب آورده و دست و پای مرا محکم بسته
و بر پشت من رفته بر طرف دبرم فرو کرد و پرده اول
نیاورده فریاد زده گفتم امان بر من رحمی نما و این را

ازطرف قبلم لامحاله بکن که سرین من تحمل الت تو نمیشود و
بر تلخی او طاقت ندارم واو هم قبول کرد و از دبرم بیرون
اورده حالتی بر خود مشاهده نمودم که خون جاری می شود گفتم
ای جان من بنده را خلاص نماید از این اذیت
هرچه صلاح تو باشد از جان دل اطاعت دارم و
رام می شوم تسلیم هستم واو نیز بند مرا برداشته از رویم
برخواسته و من دست و پای خود را جمع نموده بر حال
خود تعجب میکردم که این چه حالتست متغیر و مستغرق
افکار بودم و نیز معشوق من مرا بر روی پشت خوابانیده
میان دو ساق من رفته و الت رجولیت خود را

بست گرفته بهن فرج زبانم فرو برد و شهوت من بحرکت
آمده و در دهنم لذتی ابتدا شد تسلیم شدم و در همان
حال مرا در اغوش کشیده و از روی من بوسه نمود
و از روی ناز عشوه التماس کردم که زیاد مرنجان و
یکقدر دیگر حربه خود را ادخال نما غایت لذیذ آمد گویا
در خواب بودم بیدار شدم و مست بودم هشیار شدم
و از کارهای خود نادم و پشیمان شدم و خود را جلوه دادم
عاشق من عزم مرا فهمید و عاشقانه نگاه کردن مرا مشاهده
نمود میل و اشتیاقش افزوده گردید و ملاطفه نمود و مرا
تصرف نمود که در عمرم چیزی از آن لذیذتر ندیده بودم

وروزبر

و روز بروز جذب محبت کرد و شهوت بر من مستولی شده
که بالمره زهد و تقوایم رفت و علاقه محبت باهم زیاده گشته
سی روز و سی شب ذکر را از فرج من خارج نکرد و بعد از
دو قیا بی یکمدت روزگار سبب تفرقه در میانه من او شد
لکن تا لب گور محبت او از من سلب نمشود و نخواهد شد
حکایت چهارم مجوبه در حضور وزیرزاده زمین بوسیده
با کمال ناز رفتار کرده بنای تقریر سان سرگذشت خود را
پایان کرد گفت این کمینه دختر در صغر سن حسن و جمال
و صباحت مرا دیده بودند جوانی راغب و طالب
بر تزویج من شده با وجود اینکه جوان و خورد سال بود

چونکه نصیب وقسمت شده او بودم نتوانستم تمرد نمایم ومدتی
درخانه او ماندم شیوه شاطکی را یاد گرفته بخانه چند نفر از
اعیان و رجال دولت مرا وده و تردد بهم رسانیده
صورت خود را بایشان نشان داده وخودنمائی میکردم
بهر محلات و هر خانه که میرسیدم من طعن و شتم کرده
و سرزنش مینمودند که با این حسن و صباحت شخص قبیح
المنظر وجوان نارس را اختیار کرده که در تمامی عمر
خود عیش و آسودگی تو منغص خواهد شد اگر امثال
ماها را اختیار کرده بودی ذوق عشرت میسر میگردید
با این نوع کلمات مرا از راه بدر برده اظهار عشق

وتمنای وصل میکردند لکن سخنهای ایشان را بسمع قبول
اصغا نکرده و حرف آنها را منسات اعتبار نمیدانسته
و از وصل خود کامیاب نمیکردم در میان آنها پسر
کان زاده بود که از عشق من حیران ومجنون و از هجران
و در هر کوچه و محلات بمن ملاقات مینمود اظهار عشق کرده
آه سردی از ته دل میکشید و اشعار عاشقانه مناسب
حال خود میخواند و اصلا التفات باو نمیکردم از وصل
من ناامید شده و خودداری نتوانست بکند بنای
حیله و تزویر گذاشت چاره ندیده جز اینکه پیرزن مکاره را
وسیله قرار داد بخانه من فرستاد و حسن معاشرت



بخرج داده گفت دختر صاحب دولت را شخص پیر
و فرتوت نکاح بسته اند بجهة آرایش و شاطلی او
شما را طلب داشته اند اگر میل داشته باشید باشتیاق
هم برویم شاید زیاده از معمولی و قرار شما برسد کمینه غافل
از خیال بر سخن او معتمد و باتفاق آن محیله براه افتاده
تا اینکه بمحله رسیدیم آن زن از جلو و من از دنبال
او بدر عالی رسیدیم از در داخل شدیم و از حیاط گذشتیم
عمارت خیلی عالی بنظرم آمد و نردبانی دیدم از نرد
بان ببالا رفته بیمین و یسار ملاحظه کرده دیدم نه عروسی
و نه چنگ و بربط هست دانستم که فریب خورده و بدام

زده ام

گرفتار آمده ام وحشت عظیمی بر من مستولی شد خواستم برگردم
که ناگاه از یکطرف خانه جوانی ظاهر شد و در را محکم کرده
از عقب مرا باغوش کشید بقصر دلگشای برده و انواع
و اقسام مزین بوده گویا از برای من فرش شده بود
اصلا التفاتی بانها نکرده گفتم از من دست بردار و الا
فریاد و شیون میکنم و مردم را در اینجا جمع میکنیم رسوا
میشوی گفت محال است هرگز دست از تو بر ندارم
تا کام من بیاید چون عدم میل و رای مرا مشاهده نمود
بنای ترسانیدن گذاشت خنجر کشید خواست مجروحم نماید
از ترس میل کردم و تسلیم شدم چاره بجز تسلیم نداشتم

پربکاره بنزدم آمدکه من تورا نه ازبرای مشاطکی بلکه
ازبرای ذوق وصفا آورده ام که با این جوان ماه
تابان مشغول عیش نوش ولهو ولعب باشند
شما چرا تسلی نمیکنید این جوان مدتی است که ازبرای
تو صبر و قرار ازاو منقطع شده وخواب خور ندارد ور
کشی مکن وعاشق خود را رنجه مساز و وازرده و مایوس
مفرما و نصیحت مرا بپذیر عیش و عشرت و ذوق و صفا
بکن امر کرد تا شراب و طعام آوردند و تکلیف من
نمود عناد و نفاق ورزیدم و چیزی نخوردم آن جوان
حالت من را مشاهده کرد و غضب براو مستولی گشت

مشاهده این حالت شهوت من بجنبش آمده وعنان اختیار
از دستم رفت صبر و مجال از من منقطع شده کفتم امان ای
دربان ادخال کن که مردم یکدفعه دیدم که همه ذکر خود را قالب
برفرج من کرد کویا بدل خسته من شفا کرامت شد و لذتی
بمن عاید و حاصل شد که در عمر خود بشیر از آن لذت
ندیده بودم روزکاری برین منوال کذرانیدیم حکایت
هشتم از مجموبهای هشتمی بحضور وزیرزاده آمده بطلب و سرکذشت
خود را بیان نمود که این کمینه زن یکی از امنای دولت بودم
و روح من نهایت صباحت را داشت و غایت ظریف
و ملیح و خوش صحبت و زن دوست بود اتفاقا در نزدیکی

از کنیزان اسـتان ملک عاشق کشـته و نهایت سعی
و تمام داشت که مبادا این سر فاش شود موجب
سیاست و نسق او گردد از قضا یکنفر از مقربان درگاه سلطان
ازین مطلب واقف شـده وقوع مطلب را بسلطان
اظهار نمود شاه خیـلی غضب الود و متغیر شده امر بقتل او
نمود بعضی از ندمای و وزرا مملکت طلب شفاعت کردند
شفاعت ایشان موقع قبول آمد و از سر خون او درگذشت
لکن حکم نمودند که خصتین او را درآوردند و امثال خواجه
سرایان در جزو خدام بود ولی اصلا از طایفه اناث و تفاوت
و تمیز داده نشد پس ازین مقدمه محض حفظ سلامتی و صحت مزاج

نمود اموال و دواب و اسب و قاطر و شتر همه را جمع آورده ترک
خدمت سلطان نموده بولایت دیگر نهضت نمودیم و هرچه
از ماکولات و مشروبات داشتیم بارچهارپایان کرده راه
افتادیم از شهـر خارج شده منزل بمنزل قطع مراحل نموده
تا منزلی نزول کرده و چنـد روز را در آن منزل اقامت
کردیم و یکنفر قاطرچی کردن کلفتی داشتم بارها را از ما انها فرود آورده
و خیـلی خسته و مانده شده بودیم اشب را قدری استراحت
کرده بعد از نصف شب شوهرم از خواب بیدار شده از جا نکه
محبت و میل زیادی در حق من داشت برخواست و قصد
جماع مرا باغوش کشید بنای بوس و معانقه گری گذاشت

از قضا قاطرچی که در بالای سر ما خوابیده بود بیدار میشود و صنع
ما را مشاهده کرده شهوت او بحرکت آمده برخواست و بطرف
قاطران روان شد و دامن خود را کنار نمود ذکر ناموی
بیرون آورد قدری تف بر سر ذکر مالید و در پشت
قاطرها یکی حمله کرد از او خارج نموده بدیگری ادخال نمود
تا اینکه انزال شد و از دیدن آن وضع شهوت من افزوده
و مضاعف شد هر چه کردم خودداری کنم نشد با خود اندیشه
کرده که اگر از نزد شوهر برخیزم مطلع شود مرا خواهد کشت باید
حیله کرد که شوهرم بیدار نشود آهسته از پهلوی شوهر جدا
شده بسوی قاطرچی توجه نمودم گفتم ای ناجوانمرد این

چه عمل

چه عمل قبیح و ناشایسته بود که مرتکب جماع با حیوانات
گشتی گفت خاتون در جای بی آب تیمم جایز است گفتم صحیح
لکن با وجود من مقاربت با حیوانات کردن دلیل بر خفت
عقل است پس از شنیدن کلام من تبسم نمود گفت اگر من رای
ترا میدانستم هرگز مرتکب این کار شنیع نمیشدم باری معذرت
از من خواست گفتم جان من تا که شوهرم در محل خواب و صدای خر
او بلند است حین وصلت است و اشاره بجانب من کرد
بنزدم آمد و مرا در آغوش کشید و بوسه چند از من در ربود
گفتم جان من ذکر خود را بمن بنما زیرا دیدن ذکر باعث لذت
و ذوق بی پایان من خواهد شد فورا دامن خود را کنار کرده خصیه‌های



او آشکار شد وذکر او بمرتبه نفوذ کرده بود از فرط اشتیاق ذکر را
بوسیدم وبمکیدم ودر حین مکیدن لذتی کسب میکردم
که تقریر او ممکن نیست درحال بمیان دو ساق من رقعه و ساقهای
مرا بهوا بلند کرد و بموضع زیبای من آهسته گذاشت وحرکت
های متوالی نموده تا انزال شد بقدری ذوق وصفاها کسب
کردم و همه وقت درخیال آنجوان میباشم وهرگاه جانم را
بخواهد دریغ نمیدارم این راگفته ختم کلام نمود حکایت
از محبوبهای هشمی بقصد اظهار سرگذشت خود بحضور وزیرزاده
آمده آغاز مطلب نمود گفت ای وزیرزاده این کمینه دختر
زندانبان هستم و در حسن وجمال و صباحت و ملاحت

نادر الاقران ویگانه زمان وشهره ایام بودم در بعضی اوقات
پدر و مادرم از تحفظ محبوسین خسته میشدند بجهة رفع خستگی و
آسودگی استراحت میفرمودند کمینه را بتحفظ قرار میدادند و تاکید
داشتند که مبادا غفلت کرده باشی کمینه هم بجهة حفظ و حراست
محبوسین درانجا ساکن میشدم درانوقت هم از چهارده سال بیشتر
نداشتم درآن حین جوانی کالبدر طالع کفلقة القمر از
مقربان آستان ملک بود بجهة امری اظهار کم میلی کرده
محض تنبیه حکم بحبس او فرموده بود و تاکید و فرد در محافظت
ومواظبت او از صدر عظمی صادر شده بود کنده درپاهای
او گذاشته در حفظ او دقت بسیار داشتم و پدرم دید که در

در عمل خود مشقهای سعی دارم و دقیقه غفلت ندارم بالمره حرارت
مجوسین را بکمینه واگذار کرده و غایت تاکید بمن میکرد لکن
کمینه بمحض دیدن آن جوان عاشق جمال عدیم المثال او شده
و آنی از خاطرم فراموش نمیشد و بالمره خواب و خوراک
از من منقطع شده مترصد وقت بودم که جمال بی نظیر او را تماشا
نمایم دایم الاوقات بجهت تماشا و در ضمن بجهت حفظ مجوسین بودم
روزی پدرم عزیمت ولایت دیگر کرده و در مواظبت
حفظ آن جوان خیلی سفارشات و تاکیدات وافره
نموده رفت پس از رفتن پدر فرصت غنیمت دانسته
طعام خوب مهیا کرده به مجبس خانه وارد شدم محض

دیدن من نهایت مسرت و بهجت با آن جوان رو داد و بعد
از صرف طعام بر خدمات او انجام داده بنزد او رفتم اظهار
عشق و محبت بهمدیگر نمودیم و صحبتهای محبت آمیز می سرودیم
و مکنون خاطر همدیگر را فاش کرده در آنوقت جوان مرا
بسینه خود کشید و از چشمهای من بوسه گرفته و لبهای مرا مکیدن
گرفت و من از صورت برگ گل او که در لطافت و نظافت بی نظیر بود
بوسه شکر قسم از بکارت من سئوال نموده حاشا زدم
و بکارت خود را بر سا [illegible] زیاد انبساط کرد و مرا بروی
پشت خوابانید بر فرج نازنین من خیلی خوب ادخال
کرد و خود را در زیر تنه او انظرف کشیده تا از اول

شدیم زیاده صفاها کسب کردم بر این منوال هر روز سه دفعه
بمجامعت اقدام مینمودیم بعد از چند روزی تهیه تدارک
دیده و سلسله از گردن او بیرون آورده از حبس خلاص کرده
متفقاً فرار کردیم و از آن روز سودای زلف او را از سر بدر شدم
تا الحال با الفت گرفتن میل نمودم ختم کلام نمود حکایت
از محبوبهای خمسه حضور روز زیر زاده شانه او را بوسید
عرض کرد که علت رفع حجاب کمینه و باعث الفت گرفتن
من با مردم این شد که پدرم دکان فرنی پزی داشت یکنفر
شاگرد و خدمتکار داشتیم غایت تومند و عظیم الجثه بود
و کمینه تا الا ده سال از کسی رو نمیگرفتم و رو انمیکردم و فرار نمینمودم

و در میان مردم تردد و مراوده میکردم و خدمتکار و شاگرد
که روزها اذوقه از برای خانه گرفته می آورد و اکثر اوقات که فارغ
از کار بودم پیش او میرفتم و بعضی از خوردنیهای لذیذ و خوب
از برای من گرفته می آورد و خیلی محبت و مهربانی در حق من
مینمود و دایم مرا در زانوی خود مینشانید و مرا بازی میداد
و گاهی سر آلت خود را میان دو ران من میگذاشت و
گاهی بزهار من میمالید مدتی در این کار بودیم یکروز هم
بمحض اقدام این امر شهوت من از این کار بحرکت آمده گفتم
چرا اینقدرها من اذیت میدهی آنچه مقصود توست عمل کن
گفت خاتون با جان دل منت دارم ولکن تو باکره

هتی چه طور با تو مجامعت کنم که بر بکارت تو نقصانی نرساند
باعتاب خطاب کردم وای بر تو مگر با دختران باکره کار
نمیکنید بمحض شنیدن این کلام دست و پای او
بلرزید فورا مرا خوابانید و بمیان دو ساق من رفت
قدری از آب دهن گرفته بر ذکر خود مالیده و قدری هم
بر فرج من مالید و ذکرش را بمرتبه تپانید که خون
از فرج من روان شد و شهوت من هم غالب آمده
چشمهایم بکله سر جهید گفتم امان کار خود را ناقص مگذار و مرا
از حسرت این خلاص کن بعد ذکر خود را از فرج من کشیده
و زانوی خود را در زمین محکم نموده بکمر تپه من حمله آورد که تمخی

او

دود از سر و صورت من بالا رفت لکن از شدت و فرط
لذت آن تمخی او را احتیاط نکردم و مست شدم تا شهای
ذکر قالب فرج من نمود چنانکه بخسته صحت رسید و باشد
و یا بزمین بی آب آب داده شود در دفعه واحد سه دفعه انزال
بعد از فراغت ملاحظه نمودم که مرا بخون خود خضاب کرده
برخواستم شلوار خود را بکسی نشان ندادم و ابراز راز نمودم
و این مطلب سبب رفع و برداشتن حجاب من گشته
و این کلمات را گفته ختم کلام نمود پس وزیرزاده از تفاصیل
و حکایات این فاحشه ها اصغا نموده تعجب و حیرت او
افزوده گردید انعام و احسان بسیار نموده بجاهای خود معاودت

در بیان وطی کردن غیر موضعهای طایفه نسوان است اعلم
بر چند نوع است عمر بن حافظ که صاحب مقال
و در این فن درایت بی نهایت داشت میگوید که بعضی ا
اشخاص لذت وطی را ندانسته و خالی از ذهن هستند
و از عیش او بواسطه عدم ارتکاب ناشی است زیرا لذت
بی نهایت از برای فاعل جماع عاید میشود بجهة ادخال ذکر است
مجرای و آن صاحب مجرای سه صفت داشته باشد
اول ضیقیت و تنگی اوعیه ذکر است یعنی دخول گاه ذکر در
ثانی زیادتی حرارت اوست در ثالث اعتدال تری
اوست صاحب این صفتها یا از حیثیت قبل و یا دبر باشد

وقتیکه گشاده شد انوقت دخول ذکر شل دخول گشت میشود
بر ذکر زهیر بن عیون میگوید روزی از روزها در شهر رقه
بعزم تفرج مشغول گشت باغ و صحرا بودم قصری بنظرم رسید
مصمم تماشا شده داخل ان قصر گشتم که ناگاه صدا و نغمه جانسوزی
بگوشم رسید با اثر اصوات رفتم که ناگاه نازنینی بنظرم آمد
که در صباحت و ملاحت طاق و در متانت و وجاهت
مشهوره افاق قامت دل ارای او مانند سرو ناز رعنای
جنس خود ممتاز و صورت زیبای او از منت مشاطه
بی نیاز عذرای زمان بود و لیلای جهان باری
نازنین خوش رفتار و محبوبه شیوه کار در حسن و جمال

فایق الاقران در ناز و عشوه نادر زمان با جامهای گلگون
و با جواهرهای گوناگون خود را تزئین نموده بود و بوهای معطر
بکار برده بحس رویت او صبر و قرار از من منقطع شده بی
محابا و بی اختیار خود را بنزد او رسانیده دست
بگردن او کرده چند بوسه تواتراً از صورت او ربودم
و ملاحظه کردم که هیچ تمرد و سرکشی نمیکند در مقام تسلیمیت
ایستاده و سکوت او را نشانه رضا دانستم دست از ناف
مهرهای آن یاسمن برده دیدم که مالک یک فرجی است شکل
خرگوش در نهایت لطافت شکل بلور سفید و بیض دم تمیزا
پر نموده و از فرجهای بکشهای من از کثرت چاقی و لطافت

بادن

بیرون جهید از شدت شوق خود را گم کرده بحس دیدن حالت
من دامن خود را یکطرف کرده و روی موضع را نگشود ملاحظه
کرده دیدم که آثاری از موی در او نیست و همچو فرج بی ریخ کسی
نرسیده و چشم روزگار ندیده بی اختیار بوسیدم و بوییدم
و بدرجه باغوش خود کشیدم و بمرتبه ادخال نمودم که گویا دو
روح در یک قالب شد و بمرتبه لذتیاب شدم که در مدت
عمر از آن بیشتر لذت ندیده بودم بعد از تحصیل کام خودم
و لباس از تن در آوردم داخل حوض آب شده در حقیقت
صاحب یک تناسب اعضائی بود ساعتی بسر کردن
بر تناسب اعضای او شده حیران و حیرت مرا گرفته بر خبایع

وقدرت خدای تعالی را در او مشاهده نموده که تحمید او
بتقریر لسان در نمی آید از تماشای بر تناسب اعضا و سفیدی
جسم و چاقی و لطافت و نظافت سرینش عقل بهوش
از سرم پرید از شدت تهییج شهوت بوسیدم و چهرا مرا مشاهده
کرده تبسم نمود و از حالت من استفسار و تفتیش کرده گفت هیچ
درخیال داری که از دبر طایفه نسوان مباشرت کرده باشی
و من هم از صد نوع متجاوز از دبر اناث کرده بودم گفتم اگر لوطی
قاح نوعی را شما بلد دارید برای من وصف فرمایید گفت
من انواع او را بلدم شما چند روزی در اینجا اقامت
داشته باشید و با او چند قسم مباشرت کرده ذوق

وصفا نموده بنای مارشو را گذاشت مدتی بموافق این
تصویرات مشغول مباشرت شدیم   درباب شکل اول
محبوبه نازنین بالحال ملاطفت پیش آمده بهانت شیوه و عشوه
بکار برده تا آنکه شهوت را بجنبش آورده دو پاهای خود را
بالا زده معشوقه را گفته که ذکر خود را با آب دهن تر نموده
و بمقعد مرا ادخال کن و با دست پاهای سرین را گشاد داده
و سرایر خود را از مقعد زیر پای من بگذار و مرد نیز بگفته
او رفتار کرده ادخال نماید و از شدت رنج و الم بر روی
میخواند گاه بهوا بلند شده و گاه بطرف چپ و گاه بطرف
راست خود را می کشد و با وقت انزال شدن حرکات

دلپذیر پیکرد که تقریرش ممکن نیست و از ان لذیذتر جماع ندیده
و بعد از روبش برخواسته گفتم ای محبوبه نازنین اسم
این نوع جماع را چه می نامید گفت این را قفل ابیض در بین ما
مشهور است شکل دوم با زنان محبوبه نازنین با کرشمه
ناز در چشم آمده و دامن خود را بالا زده و ساقهای بلور خود را
آشکار ساخت و سرش را بر زمین نهاد و پاهایش را
گشاد داده و با زبان دست خود موضع نهانی خود را باب دهن
تر کرده و از ذکر من گرفته ساعتی بطرف مقعد خود مالیده
بعد بمیانش ادخال نمود و در زیر من اتصالا در حرکت
بود تا انکه شهوتم را افزوده کرده انزال شدم و این جماع را ترکی

ترکی گفته اند شکل سیم محبوبه برخواست تطهیر نمود و بنزد
من آمد محض ملاقات شهوت من بجنبش آورده و برروی دو
زانو نشسته و بمن خطاب کرد باعث توقف چیست
مشاهده سرین او کرده که مثل پنبه حلاج ندیده از کثرت
لطافت و نرمی او بی اختیار شده طاقت نیاورده
بمباشرت او اقدام کرده و گفت موافق دستور العمل من ر
رفتار نما و آهسته آهسته بگذار و بیرون بکش بعد دوباره
ادخال کن پس موافق دستور العمل محبوب رفتار کردم
تمتع بی نهایت برداشتم که تقریرش ممکن نیست
گفتم ای نازنین اسم این وطی را چه میشناسند گفت این را

شکل چهارم بار محبوبه بعادت معهود و بقرار سابق تطهیر
کرده باز آمد و بنای ملاعبه و ملاطفه با من گذاشت تا اینکه
شهوت رو داده حالت من را مشاهده کرده دمرو خوابیده
و سرین خود را تر ساخته و اشاره بجانب من کرد و گفت
که ذکر خود را تر کن فوراً اطاعت کرده حمله نمودم تمام ذکر
خود را غالب نمودم و از شدت رنج خواست فرار نماید
نگذاشتم با قوت بازو مانع شدم با کمال صفا
انزال شدم و اسم این نوع جماع وطی را فظی مینامند
شکل پنجم بار محبوبه بقرار معمول تطهیر کرده ساعتی استراحت
کرده به نزد من آمد اظهار ناز و عشوه و دلربائی کرد تا اینکه

شهوت بر من مستولی شد بر خواسته خم شد و دستهای خویش
بر زانو نهاده و بمن گفت که ذکر خود را تر نما بعد بسرین من
آهسته آهسته بگذار و با قوت تمام ادخال کن باز دستور العمل
محبوبه رفتار نموده و تر ذکر را که مالیده با قوت صلابت
مثل بادیکه بر دری وزد و صدا کند حمله کردم صفیر ذکر
با صدای سرین متصل گشته و با این نوع کار را صورت
داده انزال شدیم و این وطی را صدائی نامیده‌اند
شکل ششم محبوبه نیز بجهة تطهیر بیرون رفته ساعتی توقف
نموده به نزدم آمد در حال زانو بر زمین نهاده کونش را
مثال طاوس افشان نموده و با دست خود ذکر خود را

و با دست خود بر دهن دبرش کذاشته قوت داده ماطلب
شد فریاد نمود که ای بی انصاف بکش که سوختم خواهم حسب
امر او رفتار نمایم و تمرد قول او نکنم که موجب رنجش
او نشود که در این مین انزال شدیم و اسم این وطی را مطلق کفته‌اند
شکل هفتم باز بقرار سابق محبوبه تطهیر نموده سرپا ایستاد
و بدیوار تکیه کرده و خم شده بکمر من سرین انکار نموده و بر من
اشاره کرد که ذکر خود را با سرین من تقابل کرده ادخال
کن فورا بیرون بیار و مجددا ادخال کن و با دستور العمل
او رفتار نموده تا آنکه انزال شد که لذیذتر ازین وطی
ندیده بودم اسم این وطی را مطبق نامیده‌اند

شکل هشتم

شکل هشتم این دفعه در حین مباشرت تمام انزال شدم
و آلت خود را بیرون آوردم ملاحظه نموده دیدم که ذکر معهودم
بادزهری رنگ درآورده و حس قوت ظاهر شد پسندیدم
و اسم این نوع وطی را استری نامیده‌اند شکل نهم
محبوبه نیز در نزد من آمده با صد عشوه و ناز مرا بشهوت آورده
در بستر خوابانیده مثل آنکه شمع بفانوس کذارده
شود آلت خود را بر مقعد او کذاشتم بعد آهسته آهسته برکشیده
و خم شده من نیز در بستر او با این طریق انزال شدم
و اسم این وطی را لولبی نامیدند نقلیات
زر نخاس سخا نام نقل میکند که یکوقتی جاریه خریدم

وبا او خلوت کرده وتحصیل مراد خود با او مباشرت نمایم
کف طریق جماع را بلد هستی کفتم نه آداب او را یاد ده وتعلیم نما
جواب داد که لذت جماع در انوقت حاصل میشود
که در وقت مباشرت محبوبه را بر روی پشت خوابانیده
ودو ساقهای سیمین او را بهوا بر داشته بعد الت خود را
ادخال نموده وتماشای دخول وخروج ذکر را کرده وبعد
بمدت توقف نموده مجدداً مشغول باشی تا وقت قریب
بانزال دو وجه وارد است یکی اینکه ذکر را خارج کرده
بر بافش بکذاری ودیکری اینکه بر سر میش ادخال کنی تا که
انزال شوی اسم این جماع را ارباب جماع ذوقی در بایده انه

ازقرار

ازقرار مسموع کسانی هستند که راغب بر وطی در بر شوند ایشان
زنجی وحبشی است وبعضی از مردان که شهوت ایشان غالب
میشود محض مجامعت از فرجهای نسوان بشهوات انها
نقصانی نیرسد وبعضی از زنان [illegible] بمباشرت طرفین
نسوان میباشد یعنی کاه از فرج صفایاب میشوند
وکاهی از سرین ذوقیاب میباشد اما بعضیها صرف زن
دوست شده بجز از فرج سایر موضعهای جماع را خاطر
نمی ارند وبعضیها محجوب دوست شده فرج بی نظیر را
دوست میدارند ونفس بد فرجام ایشان بر دبر مایل
میشود طبیعت مجبور بر نای فرج سمین که مانند بلور است

رغبت کرده بهان لواطه میل زیاد دارند از صاحب
صنایع و دقت شناسان این فن و ارباب طبیعت
این فن که اسرار عجیبه مشاهده نموده اند و تبیین و تصریح علو
شان فرج را نموده و وطی او را ابیار بر ترجیح داده اند
و اسما متعدده مرسوم کرده اند و آن صاحب فرج که مشهور
شده است باسمی باجاب تهجی جمله عدد حروفها مماثل
بر یک کلمه است که آن کلمه دلالت بر رفعت قدر و علو شان
فرج دارد پس حالا از اسما مشهوره او یکی است که
کس گفته میشود این اسمیت که در وقت حساب ٨٠
تعداد شده از نامه ذی کلام و مواهب طیبه داشته اند

این هم در وقت حساب کردن این قدر و معنایش
در بخشش پاک گفته می شود و اسمی دیگر بکسر حا است حر گفته
میشود و عدد این است ٢٠٨ با این وجه با کلام مطابق شده
نعم و این کلام تهجی اینقدر کرده که با عدد لفظ حر مماثل میشود
و معنایش یعنی صاحب نعمت و از اسما مشهوره این
یکی بفتح فا فرج بود و اگر تصحیف شود فرج میشود و اگر حروف
او را جمله نمائی ٢٨٣ در این عدد میشود مقابل نعم حسنه
میشود این قدر کرده که معنای او در حس و لطافت چه خوش
گفته میشود از این سبب بعضها بفرج چشمه روح و لذاید
که در وطی او حاصل میشود بچیزی غیر قیاس میشود

براهل طبایع مخفی نباشد حکایت ظرفاء عرب
پسرعلی نام ذات نقل میکند روزی ازخانه خود
بیرون آمدم بقصد نشستن درب خانه ناگاه محبوبه شیوه
کار خرامان خرامان باصد عشوه و ناز رفتار کرده واز
دم درب عبور میکرد وقتیکه اورا دیده بقصد لطیفه گفتم
ای جان من کوچک خانم سخنهای شنیدنی دارم آیا
میل داری توقف نما تا بیان کنم گفت بفرمائید
تا استماع شود آغاز تقریر نمودم ترجمه تقریر براین نهج است
گفتم یکوجب شیئی هست بر قامت دل بشتر شباهت
دارد و بینیش سرنگون افتاده مثل دست بریده



اوزان شده و سرخویش را بپا من انداخته سرش
بزرگ است لکن چشم ندارد دهن دارد در ظاهر میگردد
اما پائی ندارد با هر کس آن الفت دارد و نفسش جان برجان
داخل سینه مدیحش گاه خون میکند خلقش نزدیک است
وقت حرص کبود می شود و او بر بار شباهت دارد بعضی ها
یکوجب از ساق بالاتر شیئی هست بر او تشبیه کرده اند و
برکودالی فرو رود از جا کمی بیرون می آید باز داخل میشود خود از
از شکری لذیذ و ارباب قند رانی است و از حلوای او عزیز است
و من این تقریر را با تمام رسانیدم تبسم کرده بنزدم آمد از روش
نقاب برداشته گفت من نیز از برای تو سیر دیدم که مادر ان



ان چشمهایت منور گردد این را گفته بند شلوارش کشاد داد
و دامنش را بالا زده ابتدا از زیر پیراهن او نظرم دکمه کافوری
که مثال موم عسل یعنی ناف دلگشایش ظاهر گردید و
دقت کرده پایین نظر کردم فرج زیبایش را دیدم مثال
سر خرگوش گرد پاک لطیف است که اصلا اثار موی در زهار
رش پیدا نبود مثل بلور سفید و صاف سر فرج مثل پنبه
هما بود که صانع قدرت با قلم آتش حکمت از میانش
شکاف داده دو نصف شده و تا اینکه محض دیدن آن
حالتی بر من روی داد حیران و مدهوش شدم و انحالت
مرا دیده ناز و عشوه بکار برده ابیات و اشعار مناسب میخواند

گفتم

گفتم ای نازنین چه شود قدم رنجه فرمایید بکلبه ما تشریف
آورید و از صحبت دل آویز شما محظوظ باشم و در باب مجامعت
صنعتها را که میدانم بکار بریم قبول نفرمود گفت
ای حبیب من شوهرم ناظر سلطان میباشد در منزل
ما همه چیز آماده و فراهم است شما قبول زحمت فرموده
بیایید تا اینکه صفاها کسب نماییم از ما وعده خواسته بخانه
خویش روان شد و من نیز داخل خانه شدم لباسهای پاک
پوشیدم و براه افتادم خانه او را پیدا کرده داخل شدم
واقعا در میان ساحت قصر معلای که آبهای صاف
مثل سلسبیل از هر طرف قصر از جوبها جاری مثل فردوس

برین وحوضی ابی بنظرم رسید که از آب حیات لذیذتر
واقسام وانواع سمکهای رنگارنگ مشغول شناوری بودند
باهزار دلنوازی محبوبه بندرا استقبال نموده در پهلوی
خود نشانیده و در حسن وصباحت ای ماه رو نظاره
کرده حیران بر سرو قد وسیاهی چشم و باریکی میان و فربهی
سرین او شده و فریفتهٔ آن پری روی گشته گفتم
نظم ای تازه تر از برگ گل تازه ببر پرورده ترا خازن
فردوس ببر در سیم حجر داری و بر ماه چلیپا ماه تو زیر
اندر سمت بزیر زین روی همی سجده برد ای بت مه روی
ترسا بچه پارد حاجی به حجر باری در آغوشش کشیدم

و از لعل لبش بوسه میکردم و بلبل محبتم زیاده می شد و آن
محبوبه نیز نیاز عاشقانه مرا دیده بر من عطوفت و تفقد او
افزود و آلات بزم را اشارت نمود مهیا آوردند و ساقیان
گلچهره بمی دادن مشغول شد و باده گلفام نوشیده در حال
محبوبه تار و طنبور بدست گرفته بنواختن مشغول شد و این شعر را
میگفت بیا امید رسید بدرمان عاشق بلب اندر هجرت
جان عاشق مرا نیز محبتم بجوش و خروش آورده آه و ناله
و حزن و اندوه با طنبور او دمساز گشته و محبوبه مرا در آن
حالت دیده در همان ساعت طنبور از دست انداخته
و دست بگردن من حمایل کرده گفت ای جان من از برای

چه آه ناله سیمانی از جهة ذوق وصفا باین مکان آمده
این را کعبه دست انداخته از بند شلوار خود گرفته و من
نیز پیراهن او را از روی شکمش برداشته دست بر بوی ضیع
معلوم نهادم و گفتم این مطالبات که در باب این جانور
مرده که در درب خانه گفتم ملاحظه نمائید در میان دو ساق
من چه نوع با غیظ و غضب استاده تر صدد فرمان است
که از جانب شما صادر شود گفت ای کیدی سخره در چه حال
هستی و این کلمات را شنیدم از کثرت شوق در آغوش
کشیدم بنا کردم از عذار گلنارش بوسیدم و بهای
نازکش را مالیدم او هم با ناز عشوه ها کار برده شهوت

بحرکت آمده در همان حال میان دو ساق آن نازنین رفته
وان جانور را چه بلورین که نرم تر از پرنیان بود همی مالیدم
دیدم که خفته است از حریر نرم تر و از عاج سفیدتر و از دل
عاشقان هجران کشیده گرم تر بروی در آمیختم و تیغ یمانی
اندر غلافش نهان کردم تا ساعتی در محراب او بقیام
وقعود و رکوع و سجود مشغول بودیم غنج و دلال میکرد
تا اینکه انزال شدیم   در باب حکایت نسوان و در شهوات
مردیان میشود از پادشاهان سلف و خلف یکی دو حکیم
انتخاب کرده بود روزی از انها سوال نمود که شهوت
نسوان زیاد است یا شهوات رجال جواب فرمودند

که طایفهٔ نسوان هر قدر ضعیف تر باشند شهوتشان بر
غلبه و رجحان دارد پادشاه گفت دلیل باید بیاور دیگری
اقوال شما ها باشد در پیشگاه سلطان عرض کردند علتش این
است زنی در یک روز متحمل میشود بر جماع کثیره لیکن مرد هر چه
شهوی باشد بیشتر از پانزده مرتبه مرتکب نمی تواند شد
باز سلطان سوال کرد دلیل انکه منی زن از مرد کمتر و
قلیل است چیست جواب دادند که منی نسوان از صدر و پشتش
نازل میشود ولیکن منی رجال از کمر پشتش خارج میشود
بمسافت خروج منی رجال که از ظهر اوست قریب بود و نزدیک
است ولی مسافت نزول منی نسوان که از صدر اوست

بعید

بعید است بعضی ها گفته اند که شهوات نسوان غلبه دارد بر
مردان لیکن بجهة عصمت و حجاب که دارند شهوت خود را
اظهار نمیدارند و مردان از زیادتی حرص زود زود
محتلم می شوند ولی مردان تا وقتی و مدتی که صولت
شباب رو بتنزل آمد مقتضای وقت نقصان
می پذیرد لیکن زنان بخلاف مردان است هر قدر پیر
باشند تشنهٔ ذکر میشوند همه اوقات درین تمنا میباشند
نقل کرده اند که یکی از حکما در راه میرفت غوغای و ازدحام
جمعیت را دیده که محل عبور ممکن نبوده در گوشه ایستاده
ملاحظه کرد که یک مرد با زن خود نزاع مینماید و آن

وامرد میگوید که پیش رفتم گفتم شما را چه افتاده است که خودتان را
مفتضح و رسوا میکنید از خاتون احوال پرسیدم که سبب
منازعه شما چیست و این اطفال را بچه جهة از خانه بیرون کرده اید
باری کوشیدم و در اصلاح ایشان ساعی شدم خاتون
گفت کار را اصلاح پذیر نیست بدلیل انکه این مرد ماهی
یکبار با من در آمیزد پس بازمی و باچنین کشاده
نصایح سودمند گفته شوهرش را تسلیت نموده بعد از آن
هر قدر قوه داشته با خاتون معاشرت کرده با میل
او رفتار مینمود عداوت و خصومت باطنی از نهاد زن
بیرون شده بمحبت و مودت پیوست مردم با دعای آن زن

رفتار مینمود + نقل شده احمد نام که در آن عصر معروف
و در تازری مشهود آن بلد بود خیلی ظریف و خوش صحبت
و مجلس آرا در اکثر مجالس و محافل دعوت میکردند او
نقل میکند یکوقتی در جایی وعده داشتم در آن انجمن
وارد شدم سه نفر شخص نشسته با قهوه و در نزد هریکی
دختر صاحب جمال که در حسن و منظر رشک خورشید و قمر
در نهایت صباحت و ملاحت مثل بدر میدرخشیدند در حسن
و جمال ایشان تحسین کرده از ایشان سؤال نمودم گفتند
یکی مصری و یکی دمشقی و یکی مغربی ولی مغربی در کمال اعتدال
و تناسب اعضا داشت در آنوقت بر بلاغت سخنان بابک

مشغول شدیم صحبتهای دائر بر حکایات و بر مجامعتها میرویم
به بهانهٔ صحبت تماشای عذارش مینمودم و بر حسن و جمال
او متحیر بودم سخنهای مفرح میگفتیم تا وقت خوابیدن جلوه ها
مینمود تا اینکه هر یکی فرد افرد محبوبه خود را کنار گرفته خوابیدند
و در زیر پای مغربی جای نشان دادند بر حسب سرخوشی خوابیده
پس مثل تشنه که به آب صاف و خنک رسیده باشد
خواب اصلا بچشمهای من نیامد پس جای خوابگاه مغربی
بطرف دیوار بود پس از آن خواستم که بر آن نازنین تقرب
بجویم پس ابتدا کردم آهسته آهسته از جای خوابگاه برگشتن ناگاه
محبوب بیدار شد حرکت نمود آن حالت را دیده حالت

تا چه زاید بخت بر گردیده ام   این شب گیسو بخون غلطیده ام
گریه و ناله مرا شنیده برخواسته مرا صدا زد احمد چه میکنی
جواب دادم که احوالم معیوب است گفت ناله چرا میکنی مطلب
خود را اظهار نکردم بهیچ وجه ظن برد که من گرسنه هستم گفت
بچینم در بیرون از ماکولات چیزی هست از برای تو بیاورم
گفتم هر چند بشما زحمت است لکن یک ظرفی از برای من
بیاورید شاید بول کنم راحت یابم برخواسته چو ملک
از برای من آورده سر پا استاد من تماشای ساقهای
سیمین که مثل بلور درخشنده بود و سرین مثل تل ثمن را شاهد
کردم حیرتم افزود اختیار از دستم رفت و آنچه آورده بود

مدت کرفتم نیاکردم به بول کردن تبسم کنان کفتم خیلی زحمت
کشیدید لکن این ظرف که شما آورده برای من موافق نیامد تنک
شد تدارک غیر ازین را به چه پسند یکی دیکر را آورد بول کردم
کفتم از محبت های شما خیلی شرمنده و انفعال دارم خاتون
از نزد من رخواسته بیرون رفت و من هم از عقب او بیرون
رفته و برمن کفت احمد آقا توچه قدر بزرک است
کفتم قربانت بروم این ایر خود را برجق الحصور تو خواهم کذاشت
ازین سخن شهوت اکبر من آب بردهنش آمد کفت بیار آنچه
داری کفتم اینجا نه جای این کارهاست جای دیکر فکر باید کرد
کفت جای دیکر صورت نمی بندد از شدت شهوت درهمانجا

نشسته

نشست غنیمت دانستم پس دست برده کمر او را افشردم
بر زمین برآمدیم و شلوار از سرین او تا خلخال در افکندم و با یکدیگر
معانقه و غنج دلال و سخنان باریک مشغول شدیم آنگاه
رکهای او سست کشت و مرا شهوت غالب آمد ساقهای
او را بدوش کرفتم خرزه خود را برجق الحصور او دخول نمودم
بر زدم شلوار آن مهروی و دیدم خفته از دل عشاق و از زرقی
ساکین تنک تر نیمی اندر وی فشردم کشت کریان کفتمش
کریه است از چیست کفت از بهر آن نیمی دکر چیست آن صدای
ما را شنوده بدر آمد ما را در انحالت مشاهده کرده آغاز
خشم نمود پاره بدکفت وعده کشتنم داد برخت خواب

خود رجوع کرد و من هم بخوابگاه خود برگشتم الحاصل چون صبح
شد قرار بر فرار اختیار نمودم و بار نقل کرده اندکی از قوران
سوال کرد که تحریک شهوت با چیست جواب داد که دیدن
و با دست بازی کردن و صدای محبوبه را شنیدن و
با نغمه خوب نوا نمودن و با صورت خوب صحبت کردن
و کسانی که اقدام بر این امورات نمایند تحریک شهوت
خواهد شد نقلست که شخصی متمولی بود و اسم او قوران
در نهایت بچه باز و امارده را دوست میداشت پسر ساده
توسط شیخ نجدی کیر آورده و شیخ پسر را با باغچه که جمیع اشجار
و اثمار او از قبیل مرکبات بود و اسم آن باغچه مشهور باغچه

برتقال

پرتقال بود شیخ سرین اورا دید که چون تل نسترین بود چه
شیخ همی لرزید و همی جنبید شوقش بیفزود و شکیبایش نماند هر دو چشم
بسرین او دوخته میگفت   دوست دارم کودک سیمین بر
سجاده لب هر کجا زیشان یکی می مرا انجا طلب با بسیهای
سپید کرد چون تل سمن   با میانهای نزار زار چون تار عصب
پسر چون کفشدوز زاده بود شیخ گفت بیا جماع کفشدوزی از
برای تو یاد دهم این گفته خم شد و چنین خود را بر زمین
گذاشت که با این ظن پسر نمی تواند ادخال نماید گفت شیخ یا
انیم یک نوع از شیوه فرعونی است یکجاهی با شیخ کرد شیخ
چلا ندیده بود شیخ حیله تصور کرده بر رفیقش گفت ای قوران

این پسر را من تصرف کردم ولی پسر بغیر از معاوضه و مبادله
بچیزی دیگر رضا نمیشود من هم مبادله کردم ولی این پسر هنوز
بحد بلوغ نرسیده است نمیتواند دخول کند قوران
پسر امرد را بهمان باغچه برده و شیخ در یکطرف پنهان شده
با خود گفت آن چیزی که من خورده ام و تلخی او را چشیده
ام در سینه من است قوران سر را بر زمین گذاشت
و بچه بر پشت او رفته کار را صورت داد چون نوبت بقوران
رسید پسره راضی نشد قوران این حالت را دید گفت
در عمر خود هرگز این شیوه را نخورده بودم یک پسر
دو نفر امرد ساز را تصرف نماید . حکایت

که چند نفر دزد برای سرقت بخانه رفتند و جمع خانها را
گشتند چیزی در خانه بجز زن و مرد پیر و یک گوسفند پیدا نبود
لیس فی الدار غیرها دیار شی از قبیل اساس اثاث دست
نیاوردند و خانه را خالی دیدند و از آمدن خود نادم و پشیمان
شدند با هم دیگر مشاوره کردند و در میان انها یکی گفت که اگر
سخن من را بشنوید اول مرد پیر را مقتول میسازیم بعد گوسفند
ذبح کرده کباب نموده تناول میکنیم و در نزد ما شراب خیکی
هست مینوشیم یک امشب را بعیش طرب لهو و لعب
می پردازیم همه بقول او متفق شدیم در آن حین خانم
بیدار میشود مرد حکایت را بیان میکند زن میگوید

شنیدم ولی از دست ما چه برمی آید صبر باید کرد و تن بقضا
باید داد مرد گفت کو سپند نقل منیت کار یکه با تو خواهد کرد
تو تحمل خواهی شد و گفتگوی ایشان را دزدها شنیدند و از
کار دست کشیده رفتند مرد احوال زن را ملاحظه کرده
گفت از برای جماع یکشب تقبل شوهر خود رضا شدی پس
بعد از آن بهیچ زن اعتماد نباید کرد   در بیان
اوقات لذت جماع زنان که خیلی محظوظ و با ذوق میشود
معلوم باشد و مخفی نماند که دقیقه شناسان این فن چنین
بظهور آورده اند اوقاتیکه بزنان سوء مزاج و نقاهتی عارض
میشود در آن حین دوای ایشان مافوق از جماع نیست زیرا

تجبه

تجبه اصلاح بدن ایشان جماع کردن از شعا بهتر و خوبتر است
که هر قدر جماع زیاد بشود عمر ایشان دراز خواهد شد و در اوقات
جماع کردن از برای مرد هم لذت میدهد خصوصا در وقت
رو دادن تم و غم با ایشان در ریختن منی را جذب میکند و
تن ایشان سخونت پیدا میکند و اوقاتیکه تب عارض میشود
جماع آنوقت از سایر اوقات او بهتر و لذیذتر خواهد بود زیرا
بسبب حرکت شفتین فرج که بهم دیگر سائیده میشود سخونت
پیدا میکند و [illegible] شده رطوبت را جذب کرده پاک
میشود خصوصا هر قدر زیاد دول نماید بسبب طهارت نظافت
کسب میکند   در بیان میل و محبت طایفه نسوان و زنهای

حظ زنها بسوی مردان در انوقت که در نزد زنها پسندیده
و ممدوح میشود که با سخاوت و با شجاعت و اقوال ایشان
صادق باشد از سخن خود تخلف و تجاوز نکنند و در نزد
و در نزد زنها مزاح کرده و سخنهای لطیف و نکته های نظیف
بگویند و عهد خود وفا کنند و در مقابل ناز ایشان نیاز
و بجفاهای ایشان متحمل باشند و لباسهای خود را با سلیقه
و پاک نگاهدارد که در نظر ایشان ظریف هیئت و با لطافت
بدن باشند و در پیش زنها شخص سبیل دار بهتر از
ریش دار است اگر از این قرار که مسطور شد زیاد میل
بسوی این طور اشخاص مینمایند از جمله انیت زنها

بوی

بسوی مردان است که مردان باید اشخاصیکه از دهن ایشان
بوی بد استشمام میشود دوای استعمال بکنند که رفع بوی بد نماید
و هر هفته زلف خودشان را بزنند و موهای زیر بغل را بتراشند
و کلاه را زود عوض کنند و از بوی بد اجتناب نمایند و لباسهای
ظریف و نظیف بپوشند و دائم عطر و رایحه طیب استعمال
بکنند البته باین طور اشخاصها طایفه زن طالب و راغب
میشوند نقلست که یک زنی از دختر خود سؤال نمود
که این درجه وسیله محبت تو بشوهرت چیست جواب داد
که حین ورود شوهرم از سفر که هنوز ثوب و جامه سفر را
از تنش در نیاورده در را محکم نموده با من بمباشرت مشغول

جماع شد نظاره کرده دیدم که از بسکه جماع نکرده ذکرش
مثل خار پار نفوذ کرده در آن شدت حرکت ذکر خود را
بر فرجم و انگشت بر کونم و زبان بر دهنم نهاد در حقیقت جماعی
که لذت آن باخر عمر نخواهد رفت هنوز تعریف جماع تمام
نکرده بود که مادر دختر صیحه کشید که درد مرا افزودی و شهوت
مرا ببخش آوردی ساکت باش که میترسم شهوت مرا
هلاک بکند   نقلست که از سلاطین هند در عصر خود
ازیکنفر حکیم روپل نام سؤال نمود که شهوت نسوان با چه چیز
تسکین می یابد شنیده ام که بعضها سحق میکنند شهوت
او ساکن میشود بیان نماید حکیم فرمود سمعا و طاعتا کفچه آتش

روشن کرد کاسه پر از آب بروی آتش گذاشت آب بجوش
آمد و با چوبی آب را بهم میزد و جوش آب تسکین یافته بعد
قدری آب سردی بروی او ریخت بعد از جوش ساکت شد
حکیم گفت که شهوات طایفه اناث حکم آب را دارند مادام
که شهوت زن در حرکت است تا منی با او وصل نشود و با مردان
مساکشه نکنند ساکت نخواهد شد بعضیها که با سحق مدارا میکنند
دستشان برده‌ها میرسد محض رفع شهوت سحق مینمایند
پادشاه بجهة اطلاع محقق شد انعام و احسان زیاد در حق او
فرمودند   در بیان جماع کردن با زنان و اوقات انها
بجب تن معلوم میشود که جمله اطبا که بدقایق طب عارف

وداراشند وظاهرا عمل میکنند وخلق را ازلذت جماع
کردن نهی میفرمایند وزعم انها این است که مخصوصا جماع
به بدن انسان غایت ضرر میرساند ومریض مینماید وزود
پیرمیکند ولاکن اختلاف است درمیان بعضی عقلا ونقلا ایشان
باطل میدانند ومیکویند که اشخاصیکه کثیف جماع را
فوت میکنند اصلا فور حسن وجمال ایشان وارد نمی اید
وبعضی ها که بجماع میل ورغبت تمام دارند ومداومت میکنند
بعضی علت بایشان عارض میشود درزمان قبل ریش انها
سفید میشود وحاصل این است که جماع کردن پیرها واشخاصیکه
مریض وناخوشی دارند احوال ایشان را کمدر میکند نضرات

دراینباب هرکسی بحسب سال ولایق قدر خود رفتار باید بکند
بشرطیکه با آن زن که مقاربت میکند علاقه تمام داشته باشد
ومحبوبه باشد زیرا تفاوت محبوبه خود باغیری فرق دارد
اگر غیر باشد بوجودش صدمه میرساند از سی سال که تجاوز
کرد بچهل رسید مزاج او معتدل میشود درماه سه دفعه جماع
نماید از چهل سال که گذشت بشصت که رسید بحسب قوت خود
اگر مسرت ونشاط داشته باشد هرماه دو دفعه مباشرت
باعیال بکند وقتیکه از شصت بهشتاد رسید درمدت
یکسال دو دفعه ویا سه دفعه مقاربت بکند اگر قوت
وشهوت او بحسب سال خود زیاد باشد چهار وپنج دفعه اقدام

کند عیب ندارد بسال نود که رسید جماع بهیچوجه مناسب
نیست و از قاعده خارج است   از قوانین قدما کسی دخترش را
بشوهر داده و نصیحت میداد و میگفت ای دختر عزیز من زمانیکه
شوهر تو نزدیک تو آید و عزم مجامعت و مباشرت با تو داشته
باشد تو اظهار عشوه کن و ناز بکار ببر تا مزید میل و محبت شوهر در حق
تو خواهد شد اگر از دست و یا از کمرت بگیرد بطرف خود بکشد
تسلیم شو و اظهار رضامندی و میل منما در آن وقت ناز غمزه خود را
بخرج بده و وقتیکه این شوهرت را با شدت و صلابت
دیدی شکمت را بزانو فشار بده تا اینکه از دست تو بگیرد موضع
معتاد تو بلند نماید مثل نی شکر با رغبت و میل تمام بمکیدن

او اقدام کن تا وقت ادخال نخستین شهوت انگیز و محبت آمیز
بگو و کمر شوهرت را بگیر و سرش را بگردنت متصل نما و برروی
ناخنها گرفته دقت نما که انگشت اوسط را بحلقه کون او راست
آورده در حین حرکت جماع انگشت تو بدبر او داخل شود و در وقت
جیب تو نخواهد خود را الطرفی بکشد و در حین حرکت ذکر او
بیرون آمده مثل قاتل که خود را ابدی برساند با اضطرار بادست
چپ ذکر او را بگیر و در خود ادخال نما و نیز گفته ای عزیز روح
روانم محض بجهة ملاحظه خاطر تو جان خود را بر تو فدا ساختم
و تحمل رنج و مشقت شدم تا بر این سؤال کار را صورت
داده و ذکرش را بیرون آورده فوراً اسرارش را

گرفته و فشار بده پاک نما اگر باز بحرکت آمد بدانکه مجدداً میل شوهرت
بر مجامعت است البته برای او رفتار کن و مخیر گردان و اگر
هرگاه بی حالت و بی میل مشاهده نمودی بگو از برای چه پابوی
و غمگینی رویداد بر دنیا دو دفعه رجوع نخواهی کرد و خیالات را
از خاطرش بیرون کن و بنای دست بازی نما تا اینکه
شوهرت را بر میل بیاور و شهوت تمام که حاصل آمد
باز ذکرش را بر فرج زنهای تو نخواهد بنهند تو بر خیز بر روی زانوی
او نشین فرج خود در اشل کلاه بر سر ایرش بنه و ملاحظه نما شوهرت را
بکن بهر نحو که گفت عمل نما   از فوران یک منفور روایت
که جوانی در سن بیست ساله با من لاف دوستی میزد و در آغوش

بر من نقل نمود که من زن ها را بر سیب پاره خوش راضی نمودم
و بر تخت خواب مصری خوابانیده و هر چه قدر من با او
مقاربت نمودم که آلت خود را داخل نمایم او قریب یک ذرع
بلند می شد و در آنوقت بر من لذت و شهوت عجیب رو میداد
گویا با دختر دوازده ساله مجامعت نمودم و در زیر من اضطراب
میکرد و التماس مینمود و گاه ناله میکرد و صدای از فرحش
بلند می شد و لذت حاصل مینمودم که بتقریر نمی آید بعد از
مدتی زنهای بغداد این نوع جماع را یاد گرفتند و لذت
تفریح دل حاصل میکردند   باز قوران یک امیر قندی
روایت میکنند در یک تاریخ دیدم از هشتاد سال متجاوز

زنی در اطراف حجره قوران راه میرفت و دعا میخواند با آن زن
پیر کفتم نزدیک بیا چند نفر از جا بودند چنان ظن کردند که من
آن زن را صدا کردم میخواهم که بران تصدق خواهم داد و بکا
رکارهای خود مشغول بودند و تا وقت آمدن ان پیر طرف حجره
که توپ غروب انداختند داخل حجره کشته برخواسته رد نبت
قوران بیک مرقوم نوشته و ورد یاد دعا نمود از تاثیر دعای او
مرتبهای خیلی رفیعه نایل شد و گفته ای قوران بیک
حافظ بر عبد الحمید زنی داده بود که آن زن حایض و عادت
کشته بود و حافظ گفته بود ای عبد الحمید از برای تو دختری
دادم که چشم زمانه تا بحال ندیده است و عبد الحمید بوثوق

تمام دختر را بخلوت برده بجهه حاصل کردن کامل و مهیای
زنها رزن را اکرفته بمیان فرجش ادخال نماید تا کاه جمیع لباسهای
خود را الوان دیده و با همه اینها ذکر خود را از میان فرجش
بیرون نیاورده تا سه دفعه در میان فرج انزال واقع شد
ولذت جماع را دگرگون لکن ذوق فرح انکار نمی شود مجامعت
بر صفائی کون در زنها وصف نمی شود قوران بیک
روایت میکند که هر کس که میخواهد اولاد ذکی باشد و از خواب
که بیدار میشود هنوز کسالت خواب رفع نشده مباشرت
بجماع نکند بلکه قدری صبر کند که قدری حرکت در بدن
او و نفس او پیدا شود پس از آن مشغول جماع باشد و قرار

جماع موضع او را باب سرد بشورد و غسل بدهد نسبت اینها
بدن او پاک و درخشید میشود و بعضیها گفته اند دختریکه از دوازده
تجاوز نکرده است با و مقاربت خوب نیست و پیر علی
حافظ نقل میکند که زمان شایسته شدن جماع دختران
از سیزده سال است تا الا هیجده سال او خانیم راوی
دیگر است در اعتقاد او از پانزده سال تا بیست سال است
محمود غزنوی رایش این است ثالث کو زن و دختر
بکیر و ذکر میل و رغبت تمام دارند وقت انها میفهمد
زنی که راوی دیگر است میگوید که دختر که باید با و مقاربت
کرد از شش سال تا مفارقت روح از بدن وقت جماع

است و در اعتقاد بعضیها در حین باز گرفتن از شیر تا وقت وفات
او شیر پاشا میگوید که اصحاب تجربه بیدانند که در این باب
مهارتی نداریم ولی بنا بر روایت قره اوغلان و روایت یک
که از صنعت توپچی گری مهارت دارد حاصل کلام بنا
براین اختلافات در صورت جماع کردن بدن های
انسان را با صلاح می آورد و با نها صحت رو میدهد
بواسطه انکه شخص در حین غلبه عطش که آب بخورد موجب
حیات میشود و وصول منی با ایشان مایه حیات ایشان
خواهد شد در پایان میل و محبت زنان که بواسطه
مرسول نامه زیاده میشود معلوم باشد از ابتدا شیطان

علیه اللعنه واسطه شده درمابین حضرت نوح وحضرت ادریس
علیهما السلام از اولاد حضرت آدم دو فرقه بود و یکفرقه ایش
درطاق و یکی درآوا متوطن بودند بحکمت خدای تعالی مقتضی
براین بود فرقه که درطاغ ساکن بودند مردان ایشان خیلی
زشت وبدچهره بودند وزنانشان بسیار صاحب جمال
ومقبول بودند وفرقه که درآوا اسکنا داشتند مردهای
ایشان درنهایت صباحت وملاحت بودند وزنان
ایشان کریه منظر ونامقبول وبدرویت برعکس آن فرقه بودند
وصاحب جمالان این دو فرقه که باهم دیگر ملاقات میکردند
برحسب بشریت خودشان محبت ومیل وعلاقه جبلی پیدا

میکردند وتمنامی نمودند که کاشکی یکفرقه واحده میشدیم
شیطان لعین ازحالت ایشان اطلاع بهم رسانید ومطلب
آنهارا فهمید وحیله وتزویر بکار برده که این دو فرقه راباهم دیگر جمع
آورد بصورت جوان مقبول درآمد پیش شخص که درآوا ساکن
بود رفت برسم خدمتگذاری مشغول شد بنای توتک
زدن را گذاشت هرکسی که صدای توتک اورا شنید
حیران ماندند واشخاصیکه درآن حوالی بودند همگی بسر او جمع
شدند وهمه زنان ومردان این دو فرقه که جمع شدند بهم دیگر
مخلوط گشته ومحبت هائیکه دردل آن دو فرقه ازطرفین
جاگیر شده بود بجوش آمد وشهوات نفسانیه ایشان بحرد بس

در این صورت حجاب ایشان از میانه برداشته شد با
کردند بهمدیگر حرف انداختن بعضی از فاحشه زنان ایشان
اظهار راز نمودند و در ابتداء اظهار طلب از انها شد از و قت
در میان عاشق و معشوق واسطه کم نشد دائما بوصلت بهمدیگر
سعی کردند و بعضی عورات را در هیئت زن دلاله وسیله
قرار دادند بعضی اشیاء از قبیل خیاس برداشته به بهانه
انیکه مبادا اما را از من فوت شود بخانه ها رفته با این وسیله
مصاحبت و مراودت انداخته سخنها دایر بر محبت نقل کرده
بعضی ابیات و اشعار عاشقانه اغاز نمودند بعد از اظهار
اشعار پارچه حریر و دیبا و قطعه قماش بیرون آورده وانها
جمع

هم بطمع افتاده از راه بدر می برند و اصرار التماس نموده
اگر بسر کار می آورد وقت و وعده او را تعیین میکرد اگر
سرکشی و تمرد مینمودند و اظهار غیض و غضب میکردند از جبین او می
بوسید که افرین من تورا امتحان میکردم و در اینباب
کارها هست باید هوشیار شوی کارهای که زنها دارد
شیطان عاجز است باید از شر انها خود را کنار کشید
و نگاهداشت ازین مقوله حرفها باید احتراز کرد

در بیان وصیت هائیکه که تعلق بجماع است معلوم باشد
که شوهرهائیکه هر قدر میل محبت در حق زن داشته باشد
زنها ائنه تعابل شوهر خود محبتش بیشتر است و مقصود

هردو این است منی ها نکه در اوعیه ایشان مجتمع میشود و استغراق
منی ها شدن است پس ساقهای خود را واکنند و مشغول
شوند و هردو تا منی انزال نشود در احت نمیشوند و نقص شهوت
و استراحت بر تن ایشان نمی آید چون چنین است انصاف
لازم است شوهرها نکه در حین مباشرت در جماع تا انزال
نشوند فارغ و آسوده نمیشوند ولی بزن غایت لذت دست
میدهد بشوهر خود زیاد محبت میرساند اما وقت مباشرت
بر جماع لایق این است حین دخول ذکر خود بر محبوبه بوضعها نکه
بر عورت لذت میدهد بشناسد بآن موضعها بگذارد
و بمالد و تا وقت انزال محبوبه پس ذکر خود در اخراج کند

دکور

و شهوت از طرفین بکوت بهم میرساند دیگر بعضی خیالات نمیفتد
و دیگر لایق این است که مرد و زن بجود شان زینت بدهند دائما
تمیز و مقطع باشند و در حین جماع ابتدا محض دخول منظور
ندارد بلکه صحبت ها نکه تعلق بجماع و کلمات شهوت انگیز بهمدیگر
بگویند و از همدیگر خنکلها بگیرند و بعضی موضع ها را بمکد و بوسه
پس به بند شلوار کشاد داده و گنجینه شاکافی را فتح بکند
و قدری از شلوار زن بیرون بیاورد و در میان دو ساق او
داخل شود و ذکر خود در ابزار محبوبه بچسباند و از بازوهای نازک
او را گرفته باغوش کشد و شیوه ها را بکار برد و بازی
او را بلند کرده انوقت مشتاق بدخول او باشد ذکر

بوضع زیر پای او راست کرده فی الفور دخول نماید اگر باین
منوال بکنند لذت اینطور جماع در زنها توصیف نمیتواند کرد
و بر مردان لازم است که به بعضی مواضع زنان نگاه نکنند
مثلا از قبیل سرین و پستان ها و ناف و تزئینات ملاحظه نکنند بجهة
اینکه نظر کردن باین طور چیزها باعث نقصان شهوت میشود
بلکه منظور او این باشد دائما ملاحظه دخول ذکر خود در الفرج او
نماید در بیان مکالمه هائیکه در اثنای مجامعت با محبوبه ها می شود
ونغراخو ناز و شیوه او نیاز باید کرد هندی روایت
میکنند که جماعیکه بدون صحبت و تکلم باشد بان محبوبه خوب
خفت و شرمساری خواهد شد زیرا انسان از حیوان بواسطه

نطق

نطق امتیاز دارد و بجهة مکالمه و محاوره و آمیزش با همدیگر باعث
مزید الفت و محبت میشود حالا شوهرها مناسب است که در حین
جماع با محبوبه خود سکوت ننماید و مهربانی کنند و حرفهای
متعلق بدفع وحشت او بزنند که موانست پیدا نماید و نشاط
و سرور باعث طراوت بشره محبوبه خواهد شد خصوصا
بعد از جماع غایت مرغوب و منتهای مناسب است که آغاز
صحبت نماید زیرا بعد از جماع سکوت باعث حجاب و خفت
از برای محبوبه میشود و بر ام شدن خود نادم و پشیمان میشود و مخفی
نماند کبوتر بعد از جفت شدن منقار بمنقار داده گاه باهمدیگر
ملاعبه مینمایند و عرض محبت میکنند باوجود انسان با کمال

وعقل موصوف است بعد از جماع و یا قبل از جماع سکوت
کند و ثابت باشد این طور حرکت لایق جوانان و مردان
نیست   در باب ملحقات که بعضی مناسب این سطورات
است قلمی میشود آورده اند که دختر را شوهر میدادند گریه
میکرد و فریاد میکشید که من طاقت ذکر نمی آورم تا آنکه
قرار دادند که در شب زفاف مادر دختر همراه برود و ذکر
داماد را در دست گیرد چندانکه دختر را میل باشد بخوراند چون
شب زفاف شد مادر قدری از ذکر بفرج زیبای دختر گذاشت
لذت و شهوت دختر بحرکت آمده گفت مادر قدری زیاد
بکن زیاد کرد دختر گفت قدری دیگر رها کن مادرش گفت

همین بود

همین بود دیگر نیست [illegible] آهی کشیده گفت خدا بیامرزد
پدرم را همیشه میگفت دست مادرت بی خیر است بهره [illegible]
برکت ببرد از آن روایت [illegible] دیگر که خیلی صحیح بتواتر رسیده
واز شخصی موثق مرویست که [illegible] که در کار جماع مهارت
تمام داشت پرسیدند از مجامعت [illegible] گفت از برای
جماع فضیلت بسیار است [illegible] بود است
نیک بود و حرارت عشق [illegible] صحبت
کرد اند و ذکر انبساط در آورد [illegible] جماع کردن
در تابستان و خریف بسیار [illegible] گفت از منافع
جماع مرا خبر ده کنیز گفت جماع اندوه [illegible] را ببرد

عشق غضب را فرو نشاند و قروح را سود مند باشد ولکن
زنهار از جماع عجوزکان که او از مهلکین است چنانکه گفته اند چهار
چیز انسان را پیر کند و بکشد دیری بحمام رفتن و چیزی شور خوردن
و با شکم سیر مجامعت کردن و با زن پیر در آمیختن و عجوز زهر است
مهلک بعضی گفته اند که زنهار از کابین عجوز اگرچه پیش از روان
گنجها داشته باشد طبیب گفت بهترین جماع کدام است کنیز
گفت جماع زن خورد سال و نیکو روی ملیح قد نار پستانی
کرار دو دمان بزرک باشد که او قوت و صحت را بیفزاید چنان
باشد که شاعر گفته چه خرم کسی کو بهنگام دی بدست آورد
نقل و مرغ و می شبی نار پستان بدست آورد که بر نار

پستان شکست آورد ازان نار رون تا بوقت بهار کهی
نار خواهد گهی آب نار طبیب گفت مرا خبر ده از انکه کدام وقت
جماع نیکوست کنیز گفت اگر شب باشد پس از هضم طعام
و اگر روز باشد پس از خوردن چاشت طبیب گفت از بهترین
ریاحین کدام است کنیز گفت گل بنفشه طبیب گفت جای منی
کجاست کنیز گفت در مردی است که همه رگها را آب دهد
و آب از سیصد و شصت رگ جمع کرده بر خصیه چپ بریزد آنگاه
خونی برفی گردد پس از آن حرارت مزاج آب غلیظ و سفید
شود و رایحه او مانند رایحه شکوفه خرماست آورده اند
که پیره زنی را پرسیدند که بگو چه عشق داری و انقدر وجاهت

کداری دکده پیچ کن منفعت حاصل نما ویا اینکه عشق بیش شوهر
داری پیان نما گفت ای حضرات عشق چه می شود گفتند
عشق یکی انست که مطلوب خود را از دور دیده خوشش آید و یکی
انست در پهلوی خود نشاند و بر روی او نگاه کند و گاه
روی او را بوسه دهد و بهمان بوسه قانع شود یکی دیگر انکه محبوب
میان دو ساق محبوبه سرود و از میان دو پاچه خود جانوری
درآورده مثال خرطوم فیل و انجانور را بر فرج ادخال نماید
و پس از شنیدن این کلمات پیره زن آه پردرد از جگر برکشیده
که هیهات مرام من همین است که بیان کردید و من حوصله رغبت
داری هم دارم لکن معاشرت و مجامعت با مردان موجب جوانی است

منظور از نگارش و تحریر این نسخه بدیعه از ترکی عثمانیه و ترجمه بفارسی
این است مطالعه کننده گان از عوام و خواص و از اعلا و ادانی
محظوظ خاص شوند و این آرزومند را در هر مقام در مطالعه و در
معانقه بمفاد ذکر العیش نصف العیش یاد فرمایند بواسطه زحمات
و مشقات و اهتمامات و تفکرات وافر کشیده و در تصنیف و تالیف
هر باب این باهنامه متحمل بارگران شده تا از برای ملاحظه
و مطالعه کننده گان سهولت میسر گردد نظم نگر که این
نامه بعنوان رسید بیشتر از عمر بپایان رسید و چون این انمه
نامی برا ثار جماع و محتوی بر اقسام و افعال آن در سنه
تسعه ثلاث مائه الف من الهجرت النبویه اتفاق ... و

برحسب خواهش نواب مستطاب والا شاهزاده ابوالقاسم
میرزا مستخدمت خاصه سرکار بندگان حضرت اشرف
اسعد امجد والا اعتضاد السلطنه دامت شوکته که در احوال
واخلاق واحد العصر و نادر دوران در نجابت و صداقت
از امثال و اقران ممتاز در مصاحبت و در محاورت یگانه
زمان و در خلت و رفاقت سرآمد جهان و جهانیان در توصیفات
او گوش و زبان صم و بکم است این نه وصف تو شد که من
گفتم هر آینه از ستوده اخلاق او شرحی دهم موجب تطویل
کلام خواهد شد در دار السلطنه تبریز در ماه شعبان صورت
اتمام پذیرفت بید اقل خلق الله محمد ابن محمد علی تبریزی ۱۳۰۹

در بیان شهوت زنان

از غلامی پرسیدند که علت بریدن آلت مردی چه شد نقل کرد
مرا در پنج سالگی از دیار خویش برآورده بجادوئی فروختند او را دختری
بود سه ساله من با آن دختر هم بازی بودم از برای دختر میخواندم و قصیدم
تا اینکه من دوازده ساله شدم و دختر ده ساله گردید دختر را از من
منع میکردند و پوشیده همی داشتند روزی من نزد دختر رفته دیدم
که در جای خلوت نشسته گویا از گرمابه بدر آمده بود که مانند ستاره
میدرخشید و بوی عنبر و مشک از وی همی آمد پس با هم ملاعبه کردیم
از من راست شده دختر که من را بزمین انداخته و بر سینه من نشست
و بر روی من میغلطید تا اینکه جماع من بیکوشش و از من پیدا شد

چون او مرا دید که راست ایستاده بدست خود گرفت و با طراف
فرجش همی سایید مرا شهوت بجنبید او را در آغوش گرفتم او سر دست
خود بگردن من بیفکند و خویشتن بر من بمالید چندانکه از من شلوار او را
پاره کرده بفرجش فرو رفت و پرده بکارتش را بدرید چون من این را
بدیدم بیرون کشیدم مادر دختر نزد وی آمده بحالت مشاهده کرد حیران
شد و بفکرت فرو رفت پس از ساعتی کار دختر تدارکی کرد و از زر این امر
دختر پوشیده داشت با من نیز ملاطفت و مهربانی همی‌کرد تا اینکه
دو ماه براین بگذشت ناگاه مادر دختر او را بجوان دلاک که سر مرد حجره
را تراشیدی کابین کرد و مهریه را از مال خود بداد و جهیز را هم آورد
ولی با همه بهانه پدر از حال دختر آگاهی نبود و در فراهم آوردن جهیز دختر

شتاب نمیکرد تا روزی مرا غافل کرده بگرفتند و آلت مردی مرا
ببریدند چون هنگام عروسی شد مرا با آن دختر خواجه سرا کرده با او بفرستادند
هر وقت دختر بخانه بر آمدی و یا بگرمابه رفتی من نیز با او میرفتم و کار او را
پوشیده داشته هنگام شب زفاف خون کبوتر را بجای بکارت نمودم
دیرگاهی بخانه اندک از او بوس و کنار بهره‌مند شدم پس از آن دختر
و شوهر مردند من مصاحب ماندم   شخصی نقل میکرد کسی را
معشوقه داشت از نزد او برخواسته بعزم حمام رفته که شب را با او در عیش
او برگردد چون از گرمابه بیرون آمده از مشک و گلاب خود را معطر
ساخته و شوق آن گل خار رست بوده نمیدانست بکجا رود و شب
بسر دست در آمده ناگاه پیر زنی پدید گشته که در دست شمعی روشن

داشت و بست دیگر رقعه پیچیده داشت بسکریست چون مرا دید گفت
ای فرزند خط خواندن میتوانی یا نه گفتم بلی پس رقعه بمن داد این را
بخوان من رقعه بگشودم و خواندم مضمون این بود که این کتابیست
ارزو ماندهٔ بسوی حباب چون عجوز این را شنید فرحناک گشته
و مرا دعا گفت که خداوند اندوه ترا ببرد بدین سان که اندوه از من
بردی پس رقعه گرفت دو گامی رفته بازگشت و دست مرا بوسه
داد گفت ای خواجه از جوانی بهره مند شوی میخواهم دو سه قدم با من
مر این خانه بیایی که اگر مضمون کتاب را بدین سان که تو گفتی
با ایشان بگویم سخن مرا باور نکنند باو گفتم این رقعه از کجاست
گفت ای فرزند این را از نزد پسر من آورده اند که ده سالست

بسفر رفته و خبر بما نرسیده و ما از او نومید بودیم اکنون این کتاب
از او بما رسیده و او را خواهریست شب روز از بهر او گریانست من
اگر بگویم برادرت زنده و تندرست است سخن باور نکنند تو خود ت
میدانی عاشقان چشم براه و سوطن دارند صحیح سخن باور کنند
تو خواندن این کتاب من را بخوان تا اجر محرومی کشیده از تو شود
تا ثواب حاصل شود پس من دعوت عجوز را اجابت کردم
آنگاه عجوز از پیش و من بر اثر او بدر خانه عالی رسیده عجوز بانگ زد
ناگاه دختری با نشاط طرب بیامد و شلوار تا زانو برچیده بود و ساقهای
بلورین نمایان کرده بود و ساقهای بلورین را با خلخالهای زرین
مرصع زینت داده بود و ابتهای برزده با ساعد سیمین آتش بن

دل و دین نظاره کنان همی زد و بگوش کردن گوشواره لولوء
و عقدی از گوهر قیمتی آویخته عرقچین مکلل بالمنهای گرانبها در سر داشت
با غنج و دلال همی آمد با در خانه رسید مرا بدید بزبان فصیح عبارت
شیرین گفت آیا در این است از بهر خواندن کتاب آورده عجوز
گفت آری همین است پس با هر وی دست در آورد کتاب
من دهد سر و شانه از در بدرون بردم که با و نزدیک شوم دست مرا
گرفته چون در اندرون خانه دیدم و عجوز مثل برق جهنده در خانه را فرو بست
آنگاه قسمتر منظر مرا بکنار گرفت و بر زمین انداخت و بر سینه من بنشست
و شکم مرا چنگل همی گرفت و همی فشرد پس از آن از زمینم برداشت
و چنان شکم در آغوش گرفت که خلاصی ممکن نبود پس از آن مرا

نگذارم چنان کنم نه مرا باشی و نه او را پس بانگ بر زد ده تن
از کنیزکان حاضر شدند مرا بزمین انداختند و بر شکم من نشستند
انگشتان پای مرا بگرفتند و مرا چندان بزدند که از خویش برفتم و خود
برخواسته آهنی در آتش گذاشت و پیش آمده آلت مردی مرا
ببرید پس جای بریده را با آهن سرخ گشته داغ کرد که خونش باز ایستاد
گفت اکنون نزد آنکس برو که ترا بر خود معشوقه قرار داده است
و از آنکه یک شب در پیش من بانی مضایقه نمیکرد
مردی آرزو کرد که در تمامت عمر یکبار شب قدر را دریابد اتفاقا
شبی از شبها نظر کرد دید که درهای آسمان باز است و فرشتگان
بزمین بیایند و همه چیز بسجده افتاده در حال زن خویش را بیدار

کرده با و گفت ای فلان خدا تعالی شب قدر را بمن نمود و همی
گفتم که اگر شب قدر را ببینم سه دعا کنم که هر سه مستجاب شود اکنون
با تو مشورت کنم که چه درخواست کنم زن گفت دعا کن که ایر
تو بزرگ شود آن مرد دعا کرد در حال ایرش چون شاخ کدن
راست و بزرگ شد نشستن نمیتوانست نه برخاستن خواست که با زن
جماع کند زن از او بگریخت مرد گفت اکنون چه باید کرد که تو از
شهوت خویش مرا باین آرزو بداشتی زن گفت من نمیخواستم که بدین
سان دراز و بزرگ شود دعا کن که از این بلیت خلاص شوی
آنگاه مرد سر باسمان برداشت گفت خداوندا مرا از این بلیت
رها کن و این محنت از من دور گردان هنوز دعای او بانجام

نرسیده بود که ایرش بالیده شد و هیچ چیز بر جای نماند چون
زن این حالت بدید گفت مرا بتو حاجتی نماند که تو نیز چون من
شدی مرد گفت ای زن همه این کارها از رای شوم و تدبیر
ناصواب تو روی داد من از خدا تعالی سه دعوت داشتم قصد
من این بود که با آن سه دعوت مرادهای دنیا و آخرت
برسم از شومی تو دو تمنای من برفت مرا یک دعا بیش
نماند زن گفت دعا کن که خدا تعالی ترا بحالت نخستین باز
گرداند آنگاه مرد دعا کرد بحالتی که پیش از آن شب داشت
بازگشت

سبقی خطوطی وکنت ترابا
فیا ناظرا فیه قل لی دعانی

باب قواعد مجامعت

بهترین کیفیات مجامعت انست که زن بر روی فرش نرم
بخوابد و مرد بر بالای او باشد و بوده باشد سر زن بقدر
امکان پایین او فی الجمله بالا و بدترین کیفیات بلند شدن
و سواری او است بر ذکر مرد و شاید که این کیفیت باعث
جراحت ذکر و مثانه بشود و منی حبس بشود و نفخ در ذکر بهم
برسد همچنین جماع ایستاده بدترین اشکال است زیرا
که باعث نزول آب است بر ورک و همچنین است مجامعت
در حال جنابت زیرا که مورث ضعفی است که اب منی
بدشواری بیرون می آید و همچنین جماع در حال نشستن زیرا که

انواع مجامعت بر پنج کیفیت بر میگردد اول بر قفا خوابیدن
دوم خوابیدن زن و مرد بر جنب سیوم مجامعت ایشان
در حال نشستن چهارم مجامعت ایشان در حال ایستادن
پنجم انکه زن اعتماد بکند بر هر دو ران خود و دست
او بر سینه او بوده باشد اما بر قفا خوابیدن هشت نوع است
اول انکه زن بر قفا بخوابد و مرد رانهای خود را در میان
رانهای او بگذارد و با او موافقه بکند و همه کس این را میدانند
و بعضی آنرا خاص نام نهاده اند سیوم انکه زن بر قفا
بخوابد و هر دو پای خود را بر چیزی بگذارد که مرد را بخود
بچسباند پس مرد دست خود را بر رانهای زن بگذارد
و با او مجامعت کند چهارم انکه زن هر دو پای خود را

بکشد و یکی را بر دگری بگذارد و مرد با او مجامعت کند چهارم
انکه زن برقفا بخوابد و هر دو پای خود را بر سینه مرد بگذارد و دو
ستهای خود را بگردن مرد بیندازد و بقوت تمام مرد را بخود بکشد
تا انکه زانوی زن بسینه او برسد و ذکر مرد در فرج او باشد ششم
انکه زن برقفا بخوابد و یکپای خود را دراز بکشد و مرد بر ران
او بنشیند و یکپای زن بلند باشد هفتم انکه زن برقفا بخوابد و قدم
خود را بر بالای ران مرد بگذارد و مرد گردن زن را بگیرد و بخود بکشد
هشتم انکه زن برقفا بخوابد و مرد نیز برقفا بخوابد که رانهای زن
بالای رانهای مرد باشد و باینحال جماع کند و اما خوابیدن
بر پهلو پس بر سه نوعست اول انکه زن بر پهلوی راست و مرد

در مقابل او بر پهلوی چپ بخوابد پس مرد ران خود را بر سینه او
بچسباند دوم انکه زن بر پهلو بخوابد و مرد رانهای خود را بر کفل
او بچسباند سوم انکه مرد بجانب راست او بنشیند از پشت سر او و
اندکی ران او را بلند کند و اما مجامعت در حال نشستن پس بر دو
وجه است اول انکه مرد در وسط رانهای زن بنشیند پس زن را
بنشاند و هر دو دست بخود کشد دوم انکه زن با من بنشیند و ا
جماع ایستاده بر سه نوعست اول انکه مرد کف پای راست
او را بگیرد و بر پای چپ بگذارد و فرج را دست وا کند دوم
انکه زن هر دو دست را در قفای مرد گذارد پس پای خود را
بر دست مرد گذارد و بلند شود و دست مرد او تکیه باشد سوم

اگه مرد هردو دست خود را پاهای زن بگذارد و دست
دیگر بگردن زن قرار بدهد و زن نیز دو دست درگردن مرد
کند و هر دو دست خود را محکم بگردن مرد قرار بدهد پس مرد
زن را از زمین بلند کند و از برای هر یک ازین کیفیات
لقبی است که با موسوم و در کتاب باو مذکور است گویند هرچه
سر زن پائین و دبر او بلند باشد برای مجامعت بهتر
و رسیدن ذکر بقعر رحم او بیشتر است جالینوس گوید
مجامعت در روز لذیذتر و خوب تر است از مجامعت در شب
زیرا که بدن گرم و مزاج صاف است و زن هرچه راه میرود
و رفت و آمد میکند فرج او بحرکت میآید پس حرارتی در آن
بهم میرسد لهذا منی را پائین می آورد فصل در اموری

چند

چند که هرگاه مرد آنها را ملاحظه کند شهوت او حرکت میکند
یکی بزرگی و دوران دبر زن و سفیدی ساق او و فربهی آن
و لطافت قدمین او و بازمی گوشت آن و انار پستانهای او
و باریکی کمر او و درازی گردن او و اما زن هرگاه ذکر را ایستاده
به بیند فرج او منبسط میشود و هرگاه از زیر رخت جاس کند
مفاصل او سست میشود و گاه ذکر حجیم او برسد شهوت او
بجوش میآید و هرگاه آن را بدست بگیرد لبهای فرج او
وا میشود از میان رحم او اصحاب باه گفته اند تدبیر
مجامعت بر دو وجه است یکی طلق با علای بدن و دیگری
با سفل اما آنچه متعلق است با علا معانقه است و بوسیدن

وگزیدن وکشیدن واشاره بچشم وانچه متعلق است باسافل پس
داخل کردن انگشت است بفرج ودست گذاشتن باطراف فرج
وناف وجنبانیدن کفل وبالای رانها حکما گفته اند اول
بارکه بزن برسی بااو مجامعت مکن بلکه ساعتی بااو بازی کرده
واورا ببوس وبوکن ودر بغل بگیر وسزاوار است که زن خوشبو
باشد وچیز خوشبو بخورد مانند هل ومیخک وسزاوار است
از برای ایشان که چون از جماع فارغ شوند باهم مصاحبت
کنند وهمدیگررا ببوسند ویکدیگررا تنگ در بغل بگیرند وجسم
همدیگررا مس نمایند وزن ذکر مرد ومرد فرج را بدست بگیرند
بجهة انکه این افعال باعث اختلاط واثار شهوت است
وگمان کرده اند که کبوتر درحال مجامعت حرکت وشادی

دارد که بعد از فراغ مستی باو روی مینماید بلکه خوشحالی میشود
ومنتعش میگردد وبال خودرا بزمین میکشد وسینه خودرا بلند مینماید
وبطرف معشوقه خود میرود ودم خود زمین را مسح میکند حصیمی گوید
لذیذترین بوسه آنست که زن زبان خودرا بدهن مرد کند
که از حرارت زبان او زبان مرد گرم شود پس آب دهن زن
وحرارت آن بذکر مرد پائین میرود بلکه بفرج زن نیز تاثیر میکند
پس شبق وشهوت ایشان زیاد میشود وبفعل مجامعت قوی
میگردند وآب ورنگ وحسن زن زیاد میشود وبعضی گفته اند
که بحرارت وآب دهن در معده جمع میشود وباعث زیادتی
شهوت خواهد بود از قبیل زیاد شدن زرع هرگاه آب باران

برسد و شاید که از رطوبت و حرارت ذکر و فرج ایشان تاثیر کند
هندی گوید متاع مرد بر سه نوعست دراز و میانه و کوتاه پس
دراز بقدر عرض دوازده انگشت است و میانه بقدر نه انگشت
و کوتاه بقدر شش انگشت است لیکن بعضی از دوازده بیشتر و در
بعض از شش انگشت کمتر است گفته اند که نشانه زنیکه بر جماع
حریص و از آن بسیار لذت می برد زنیست که هر وقت بدن
او را لمس کنی حرارتی در آن بیابی دهن او سرخ و گوشت دهانی
او صلب باشد هرگاه دست بکفل او بگذاری صلابت و امتلا
در آن بیابی پس کسیکه با نحیفات باشد فرج او تنگ خواهد
بود و وسعت دهن زن نشانه اوسعی فرج و تنگی آن علامت
تنگی است عشی بر زنی گفت چرا شوهر نمیکنی گفت که میترسم

که خصیتا رخود را مردی بدهم و از عهده خواهش من بر
نیاید گفت خواهش تو چیست گفت ذکری میخواهم دهن
گشاده و بر پا ایستاده غلیظ العروق ظاهر آن گرم و باطن
آن خنک طویل القامه کبیر العمامه هنگام برخاستن شد و در وقت
خوابیدن کند جسم آن پر و نزدیک باشیان پره زنی بود پس
گفت ای دختر اگر میدانستم که این صفت در بهشت بهم میرسد
هرآینه یکطرفة العین خدا را معصیت نمیکردم و در کتاب بکست
که نوعی از جماع را خاتم حاجا گویند و کیفیت آن است که دو پاتش
بر زیر بر زن بگذارد و مرد بر سینه زن بنشیند که پشت او
مقابل روی زن بوده باشد پس زن هر دو را ابهام

پای خود را بهر دو دست بگیرد و بقوت تمام بطرف خود بکشد
تا آنکه پاهای او مرد را فرا بگیرد و مرد در میان پای او باشد پس
مرد در آنحال دخول کند و در زن درنظر باشد نبان بن عمر
میگوید شخصی در بصره بحال مستی قسم خورده بود که با زن خود جماع
در کند چون بهوش آمد از فقیه پرسید فقیه گفت من هر شب
باین کیفیت مجامعت میکنم بر دو زن از سر چهار دست و پا د
دارد قدری از آب دهن بر سر ذکر بگذارد بدبر او داخل کن
پس بیرون بیاورد و بفرج او فرو برد و بیرون بیاورد و بدبر او کن
و همچنین تا انزال تو شود این جماع در است و هنوز فقیه از قوی
فارغ نشده بود که لعاب دهن او از شهوت جاری شد

طفلی بسیار گریه میکرد هر چند مادر با او مهربانی میکرد خاموش
نمیشد شخصی بسبیل مطایبه گفت ساکت بشو والا با مادر
تو فلان کار میکنیم مادر گفت این طفل بوعده و تهدید آرام نمیگردد
تا آنکه بچشم خود نبیند پس مرد برخواست و هردو پای [illegible]
زن را بلند کرد طفل بیچاره مشاهده نموده بحال ساکت شد چون
فارغ شدند زن برد گفت تا خدا اجرای خیر دهد که مرا از گریه
طفل خلاص کردی همین التماس را دارم که چون خانه تو نزدیک
است هر وقت که این طفل گریه میکند بیائی و او را خاموش
کنی پس هر وقت هوای وصال مرد بر سر زن میآمد طفل بی
چاره را اذیت میکرد و بگریه میانداخت پس مرد آواز او را می
شنید میآمد و دستی بدل زن میرسانید و طفل را ساکت میکردانید

مردی زنی را خطبه کرده بود زن باو گفت چند شرط با تو میکنم
هزار اشرفی مهر میخواهم و هر روز فلان قدر نفقه میخواهم و فلان
نوع از ثیاب میخواهم مرد گفت قبول میکنم ولیکن مرا عیبی است
که با تو میگویم قوت باه من بسیار و در کثرت مجامعت بی
اختیارم زن گفت ای کنیز اهل محله را حاضر کن که عقد بکنند
بدرستی که بیمرد عیب را از حسن نمیفهمد و خیر را از شر جدا نمی سازد یعنی
اینرا عیب می دانند و حال انکه مطلب اصلی این است مردی
بخانه پیره زنی داخل شد عجوزه باو گفت چه خبر داری مرد گفت
خلیفه مرسوم مرا امسال جماع با پیره زنان قرار داده است
عجوزه گفت سمعاً و طاعتاً پس دختر عجوزه گریه کرد و گفت گناه
ما نزد خلیفه چیست عجایز را باین فیض مخصوص داشته است

پیره زن بزیر پای مرد گفت میخواهی خون گریه کن یا اشک
ما را قدرت بمخالفت خلیفه نیست مردی گفت زنی
نمی یافتم که طاقت ذکر مرا داشته باشد تا انکه زنی یافتم
پس اندک اندک باو فرو میبردم تا تمام فرو کردم پس گفتم اگر
اذن میدهی بیرون بیاورم گفت مگسی بر درخت خرما نشسته
بود چون خواست پرواز کند بدرخت گفت خود را نگاه دار
درخت گفت من از نشستن تو خبردار نشدم تا پرواز تو چه رسد
مردی عاشق زنی شده بود شبی بوصال او رسیده او
عتاب میکرد و اظهار اشتیاق مینمود زن گفت این سخنان را
بگذار که وقت آنها فوت میشود و زیر جامه مرا در پهلوی
من بگذار پسری دختری را خواستگاری کرده بود و چون پسر

بهره از جمال داشت همیشه خود را استایش مینمود و بر زن منت
می نهاد زن گفت اگر در حسن و زیبائی حضرت یوسف باشی
و نبوده باشد با تو ذکری در از صاحب عروق که داخل شود
بغضب و بیرون بیاید است نمیشمارم ترا اگر شیطان و خیال
نمیکنم ترا اگر میمون زنی را کشید کدام مرد نزد تو بهتر است گفتم
نمیدانم مگر انکه میدانم که مجامعت اول بیمار است و دوم دوا است
و سیوم شفا است و کسیکه چهار بار بکند پس من بفدای او شوم
دیگر مسئله در اختتام این کتاب در مکر و حیله نسا مکتوب گردید
شخصی سیاح بود اطراف و اکناف عالم را میگشت و حیله و مکر
زنان را جمع میکرد و کتابی تالیف نمود و آن را حیلة النسا نام
نهاد و در بعضی از سفرها یکی از قبایل رسید و بخانه مهمان شد

زنی صاحب جمال بر خاست که طعامی برای او ترتیب دهد
مرد کتاب خود را بیرون آورد و بمطالعه آن مشغول شد زن
باو گفت این کتاب چیست مرد گفت حیلهای زنان را جمع
کرده ام پس زن ساکت شد و بطبخ مشغول گردید بعد از صرف
طعام زن برخواست و رخت فاخر پوشید و خود را زینت نمود
بیامد و بپهلوی مرد نشست و بانواع دلربائی و غنج و دلال او را
فریفته کرد تا انکه مرد خواهش وصال نمود زن او را وعده میداد
اما دفع الوقت میکرد همچنان بشوخی و بوس و بازی اشتغال
داشتند که ناگاه شوهر زن از بازار آمده در را کوبید پس زن
باضطراب تمام خود را از زیر دست مرد بیرون آورد و گفت
چکنم که شوهر من آمد البته ما را میکشد اگر فکری داری بگو پس



مرد بلرزید و ندانست که چه باید کرد زن او را در میان صندوق
گذاشت و در از قفل کرده کلید او را برداشت پس شوهر او را
بیامد زن او را استقبال نمود بر سر فرشش نشانید و در پهلوی
او نشست و شوخی با او میکرد و با او میگفت مرا حکایتی غریبست
مرد گفت بگو زن گفت امروز مردی سیاح بخانهٔ ما آمده است
و کتابی از حیلهای زنها جمع نموده با او گفتم که حیلهٔ زنها شمرده
نمیشود خواستم که صدق سخن خود را باو ظاهر کنم از در شوخی
و دلربائی با او درآمدم پس طلب وصال از من نموده تعلل میکردم
تا آنکه تو آمدی پس او را در صندوق گذاشته ام و در آن از قفل
کرده ام کلید آنجا حاضر است پس مرد که در میان صندوق بود نزدیک
شد که از ترس بمیرد و شوهر زن در غضب شد بشدت تمام

کلید را بدست او داد و در وقت دادن فریاد کرد که مرا بادست
ترا فراموش یعنی در عقد جناقی که زن و مرد باهم بسته بودند
زن غالب آمد پس مرد کلید را از دست بینداخت و گفت خواستی
که مرا بغضب بیاوری که در جناق بر من غالب بشوی و این را
از من بگیری پس از منزل بیرون رفت و زن صندوق را وا کرده
مرد بیچاره را بیرون آورد و با او گفت نمیدانم این حیله را بکتاب
خود نوشته بودی یا نه مرد کتاب را پاره پاره کرده
از شهر بیرون رفت تمام شد این کتاب الفیه و شلفیه
در شانزدهم ماه شعبان المعظم هزار و سیصد و سیزده
من الهجرة النبوة علیه صلوات الله من ید الاقل العباد محمد

